آدرس مقاله در پایگاه مجلات تخصصی نور: مجله مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید/ شماره 92

URL : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/644306

عنوان مقاله: ناگفته هایی از حیات شیخ مفید

نویسنده : شبیری زنجانی،سید محمد جواد

مقاله دوم:

ناگفته‌هائی ازحـیات شیخ مفید

پیشگفتار

سدهٔ چهارم تاریخ اسلام سده‌ای پرجوش و خروش بود،در این سده،دورهٔ درخشان‌علم‌و دانش با استقرار دولت بـویهیان در بغداد آغاز گشـت،نـوابغ‌متفکّران طلـوع کردنـد،دانشـهای گونـاگون نضـج یـافت و بـه صـورت علمهای‌کامـل درآمـد و کتابهـای جـامع در بـیشتر رشـته‌ها تـألیف شد،حکومتهای چندی‌از جمله بویهیان در ایران‌و عراق،سامانیان در ترکسـتان و خراسـان،زیاریـان در طبرسـتان،حمـدانیان در حلب و مـوصل و فاطمیـان در مصـر بـه یـاری عـلم و دانش به‌پـا خاستند،بغداد مرکـز علم جهـان اسـلام شـد،و در بیشـتر شهرهای‌اسـلام از ترکسـتان درخـاور تـا انـدلس در بـاختر،فیلسـوفان و پزشـکان و ستاره‌شناسـان و متکلّمـان و فقیهـان و ادیبـان ظهـور کردند.

فیلسـوفان شـهیری چـون ابـو نصـر فـارابی،[1]ابـو علی مسـکویه،[2]ابـو علی‌سـینا[3]و طبیعت‌شناسان و ریـاضیدانان و منجّمان نام‌آوری همچون‌ابوالوفـاء بوزجـانی،[4]ابن هیثم،[5]ابـو ریحان بیرونی،[6]عبد الرحمن صـوفی،[7]احمـد بن عبـد الجلیـل سـجزی،[8]در این عصـر جلـوه نمودند،پزشکان گرانقدری به‌مانند مجوسی اهوازی،[9]ابو القاسم زهـراوی[10]و ابـو علی سـینا در این زمان‌می‌زیستند.

در این دوران مورّخان نامداری چـون‌ابـوالفرج اصفهانی،[11]ابو عبید اللّه‌مرزبـانی،[12]ابـو علی مسکویه درخشیدند.

ادب و ادبیات عرب پیشـرفت چشـمگیری نمـود،نحویـان برجسـته‌ای ماننـد ابـو سـعید سـیرافی،[13]ابن خالویه،[14]ابو علی فارسی،[15]ابو الفتح بن جنّی، [16]و نویسندگان و شـعراء و ادبـاء

بزرگی‌چون‌ابو الطیب متنبّی،[17]ابو بـکر خوارزمی،[18]ابن فــارس همـدانی،[19]بـدیع الزمـان همدانی،[19]بدیع الزمان همدانی،[20]شریف رضی[21]بر کشور ادب حکم می‌راندند،ابن نباته[22]خطیب بن نظـیر و ابن‌حجّـاج[23]شـاعر شـوخ‌طبع در این دوران ظهـور کردنـد،خوشـنویس بی‌ماننـدی‌ماننــــد ابن بـــوّاب[24]دراواخرســــده‌ءچهارم هنرنمـــایی می‌کـــرد،وزیـــرا بـــا اقتداری‌مانندابوالفـضل‌بـن عمید[25]و صاحب بن عبّاد[26]خود از دانشمندان و ادیبان طراز اوّل عصر خویش بودند،ابو فراس امیر حمدانی[27]شاعر بزرگ‌دوران خود در این زمان‌می‌زیست. [1]

عضـــــد الدولـــــه،سلطان‌دانشـــــمند و مقتـــــدر بـــــویهی در تشـــــویق دانشـــــمندان سهم‌عمده‌ای‌داشـت،ساخته‌شـدن بیمارسـتان عضـدی در بــغداد،و فـــراهم آمـــدن‌کتابخانه‌های گرانقیمـتی چـون کتابخانـه عضـد الدولـه در شـــیراز و کـــتابخانه‌صاحب بـــن عبّـاد و ابن‌عمیـددر ری،نشانه‌ای از اهتمام حکمرانان آن زمان به‌گسترش علم بود،شاپوربن اردشیر و زیر بهاء الدوله در سال(381یا 383) کتابخانه‌ء عظیمی در بغداد به نـام دار العــلم تــأسیس‌کردکه‌پس از مـرگ وی اداره‌ء آن بر عهده‌ء شـریف مــرتضی عــلم الهـدی‌قرارگرفت.[2] متأسّـفانه کتابهـای بسـیاری‌از کتابخـــانه‌ء صـــاحب بن عبّـــاد در حـــمله محمـــود غزنـــوی بـــه ری(در ســـال 420)در آتش تعصب‌کورسوخت،دارالعلم و کتابخانه شیخ طوسی نیز در پی ورود طغرل سلجوقی به بـــغداد در سـال‌بـه همین سرانجام دچار گردید.

این روزگــاران در تــاریخ تشـیّع از اهمیّت ویــژه‌ای برخورداراســت،باتـشکیل‌حکومتهای‌مـــستقلّ شیعی:حمدانیان در حلب و موصل و آل بویه در ایران و عراق،شیعیان توانستند به‌آزادی‌نسـبی در ابراز عقائد خویش برسند.

به‌تدریج ریاست جهان شـیعه از قــم بــه بغدادمنتقل‌گشـت،هجرت‌علمانی‌چنـد ازجملـه محمّـد بن یعقوب کلینی[28](م 329)،جعفر بن‌محمّد بـن قـولویه قـمّی[29](م 369)و محمّد بن داودقمّی[30](م)در باروری حوزه‌ء بغداد نقش مؤثّری داشت.

در این زمانـه شـهر بغـداد-مرکـز کشـور پهـناوراســلامی-پربــوداز منــاظرات‌و بحثهـای مختلـف

---

1. شرح حال اجمالی این دانشمندان و چند نفر دیگر را در پایان همین مقالهخواهیددید.

2. بنگریـد:المنتظم ابن جـوزی،عـبر ذهـبی وقـایع سـال 383 و سـال 154 و مقایسـه کنیـدبامنتظمو کامـل ابــن اثـیروقایعسال 416می‌آید.

مـذهبی،آن هم از جـانب شخصـیتهای برجسـتهء فرقه‌های‌گونـاگون،افسـوس کـه گـاه منـاظرات روشنگربـه‌جــنگهای‌بنیان‌کن بـدل گشـته، نادانیهـا و تعصبـات،محلّه‌هـا و خانه‌هـا و بازارهـا و بلکـه انسانهارادر آتش خود می‌سوزاند.

در این میانه،مصلحی بزرگ و قـهرمانی بـپا خـاسته و مغـز متفکّری‌دردآشـنا،مشـعل‌دارِ هـدایت و ابلاغ‌گردید،شیخ‌اعظم ورئیس مقدّم،پیشوای‌متکلّمانِ و فقیهان شیعی،محمّد بن محمّد بن نــعمان مـعروف به‌شـیخ‌مفید جهـادگری کـه همـواره در میـدان دفـاع ازحق‌حضورداشـته و پیوسـته فـاتح بـیرون‌اکنون-به امید خدا-قصد آن دارم کـه بـه سـاحل این دریـای پـر تلاطم‌گـام‌نهم،وبـا امـداد از انفـاس قـدسی‌ایــن‌روح پرخـروش،نگاهی‌به‌آفـاق‌این بحـر مـوّاج افکنم،می‌کوشـم از قسـمتهائیِ سخن‌گویم‌که کمتر بـدان پرداخته‌اند.[3]

نسب شـیخ مفید

ابو الحـسین نجاشی رجالی مقدّم و شاگردمفید،نسب‌وی را چنین آورده‌است:

محمّد بن محمّدبنِ النعمان بن عبدالسـلام‌بن جــابر بــن النــعمان بن‌سـعید بن‌جبـیرِ بن وهیب بن هلال بن اوس بن سـعید بن ســنان بــن عبدالـداربن الریـان‌بن قطـر بن زیادبن‌الحـارث‌بن مالـک بن‌ربیعة‌بن کعب بن الحـارث‌بـن‌کعب...ـ بن یعرب بن قحطان.[4]

بدین‌سان وی از اعـراب اصـیل قحطـانی و از طائفـه حـارث بن‌مـالک‌و نـیز از قــبیله حــارث بن کعب‌بوده‌و به‌یکی‌ازاین دو جـهت لقـب‌حـارثی یافته‌است[5] به احتمال زیاد،علّت این امر انتساب بـه قـبیله حارث بن کعب‌می‌باشد،قلقشندی مؤلف‌نهایة الارب و ابن اثیر مـؤلف لبـاب،در ضمن‌برشمردنِ قبیله‌هائی که بنو الحارث خـوانده می‌شوند از قبیلهء حارث بـن کـعب‌نام می‌برند ولی سخنی از حارث بن مـالک بـه‌میان نمی‌آورند.[6]

این دو دانشمند نسب‌شناس،قبیلهء بنو زیاد را که فرزند حارث بن مالک‌می‌باشـد،بطـنی از قبیلـه

---

3. در تنظیم این مقـدمهازکتابهایِ بسـیاری بهـره گرفـتیم.بـویژه از کتابتاریخ‌آدابـاللغــةالعربیه‌تألیفجرجی زیـدان(ج 1 ص 529 تـا 543)اسـتفاده بـردیم،ترجمهء عبارات آن را بـیشتر از کـتاب مـیر حامد حسین،ص 36 تا 38 برگرفتیم.

4. رجال نجاشیرقم1067.

5. امالی مـفید،اوّل مـجلس 23.بشارة المصطفی،ص 14.معالم العلماء،چاپتهران،ص100، چاپنجف،ص112.

6. نهایة الارب،رقم 87.لبـاب ابن اثیر ج 1 ص 328 و مقایسه کنید با انساب سمعانی،ج4 ص8.

حارث بـن کـعب معرفی می‌کنند. [7]

نیای پنجم شیخ مفید سـعید بــن جــبیر نـام دارد بـرخی پنـداشته‌اندکــه‌وی‌همان سـعید بن جــبیر تـابعی،دانشمند آزاده و مجاهد بی‌امان بوده است،این‌پندار به دلائل زیر قطعا نادرست است:

دلیـل اوّل:جـدّ سـعید بن جبـیر تـابعی،هشـام اســت[8] درحالی‌کـه جــدّ سـعید بن جبـیر واقـع در نسب‌مفید،وهیب‌می‌باشد. [9]

دلیل دومـ:شیخ مـفید،عرب اصـیل بــوده درحــالی‌که ســعید بن جبیرتـابعی،از نـژاد عـرب نبـوده است،عرب نبودن سعید بن جبیر از قرائن گـوناگون‌بدست می‌آید:

ازجمله:ترجمه‌نگاران،سعید بن جبیر تابعی‌را از موالی بنی والبه-که‌از شعب قبیلهٔ بنی اسد بوده-ذکر کرده‌اند،هرچندکلمهٔمولی‌هنگامی که به‌قبیلهٔ خاصی اضافه شود،دلیل عرب

نبودن نیست[10] بلکه تنها انتساب نسبی‌شخصی را به آن قبیله خاص نـفی‌مـی‌کند و می‌رسـاند کـه پیوند وی بدان‌قبیله از طریق و لاء بوده استو ممکن‌است چنین شخصی از افـراد اصـیل قـبیلهٔ دیگری از عرب باشد،لیکن اگر ابن جبیر از قبیلهٔدیگری از عرب بـوده،شرح‌حال‌نویسـان نسـبش را ذکر کرده،به کلمه مولی بـنی و البـه‌اکتفاء نمی‌کردند. [11] و [12]

[7]. نهایة الارب رقم 976،لباب ج 2 ص 85.

[8]. ترجمهٔ سعید بن جبیر در منابع بــسیاری آمــده است ازجملـه:طبقـات ابن سـعد ج 6 ص 871. تـاریخ کـبیر بــخاری،ج 3 ص 164.جـرح و تـعدیلابـنابی حاتم رازیـ،ج 4 ص 9،التـنبیهو الاشراف مسعودی،آخر ص 472.برخی دیگر از مصادر تـرجمهٔ وی را در أعلام زرکلی ج 3 ص 39 ببینید.

[9]. مناسب است اشاره کنیم که با توجه بـه ایــنکه نــام هــشام و وهیبدرترجمـه احـوال سعید بنجبیر تـابعی و شــیخ مــفید ذکــر گـردیده بـنابراین مـجالی برای این احتمال که شاید در ذکر نسـب ایـندو اختصـاری رخ داده باشـد نیسـت زیـرا اختصـار در نسـب درهنگامذکر شرححالصحیح نیست.

[10]. از شواهد اجتماع مولویت و عربیّت آن است که زیـد بـن حـارثهو نوبـان مـولی رسـول اللّهــبودهاند درحــالیکه اوّلی از قبیلـه کلب و دوّمی از قبیله حمیر و هر دو از اعراب اصیل یمنیبودهاند(مقایسه کنید با قـاموس الرجـال،ج 1 فصـل اوّل مقدمـه)توضـیح کاملاصطلاحمولینیازمند نگارش مقاله مستقلی است،تنها در اینجا اشـاره مـیکنیم که بههرحال کلمـه مــولیمرادف ایــرانی نیسـت چناچه بسیاری پنداشتهاند بلکه حدّاکثر مطلبی که میتوان قائل شـد آن اسـت کـه مـولی غـیر عربیاسـت،خواهـایرانی باشـد خـواه نباشد.

[11]. به تعبیر فنّی دلالت کلمهٔ مولی بر نفی عـربیّت بـه اطلاق مــقامی و ســکوتی اسـت نـه بهمـدلول لفظی،اطلاق مقـامی در امثال مقام در شرایط خاصی تحققمیپذیردکه بر اهل تأمّلپوشیده نیست.

[12]. دو قرینه دیگر را در طبقات ابن سعد ج 178/6 و معارف ابن قتیبه،ص 446 ببینید.

دلیل سوّم:ملاحظهٔ عصر شیسخ‌مفیدو سعید بن جبیر تابعی.سعید بن‌جبیر در سال 95 یـا 94 در سن 49 سالگی به شهادت رسید.بنابراین وی در حدود سال 46 زاده شـده اسـت،شـیخ مفیـد در سال 336 یعنی‌حـدودسـال‌پس از و لادت‌وی‌ـمتولّدشده است و طبق قاعدهٔ نسب‌شناسان که در هر قرن‌معمو لا سه نسل زندگی می‌کنند باید بین شیخ مــفید و سـعیدبن‌جبیرتابعی یـا 8 واسـطه وجود داشته باشد درحالی‌که‌شیخ‌مـفید بـا 5 واسطه به سعید بن جـبـیر می‌رسـد ولی از آنجـا کـه این قاعده بویژه در فاصلهٔ زمانی کم،ماننددو قرن‌و سه قرن چـندان قـطعی نیســت،این مطلب تنها یک استبعاد به‌شمار می‌آیدو تأییدی خواهد بود بر تغایر این دو،ولی مـی‌توان بـا تـقریبی دیگــر این‌اسـتدلال را تکمیـل نمـود.بـه عنـوان مقـدمه‌می‌گوئیم‌که‌در عبـارت نجاشـی در نسـب مفیـد اشتباهاتی رخ داده است،نسب مـفید پس‌ازسنان باید چنین باشد: عبد المدّان بن الدّیّان بن قطن بن زیاد...در پارهـای از قسمتهای دیگر نسب‌مـفید نیزاشـتباهاتی‌دیگر رخ داده که تفصیل آن را به فرصتی دیگر موکول می‌نمائیم. عبدالمدّان‌فرزندی‌داشته است بـه نـام عبـد اللّـه کـه از صـحابهٔ پیامبر بوده و در سال دهم‌باگروهی‌از بنو حارث بن کعب ازجمله برادرش یزید بـر پیامبر وارد شده‌اند،داستان این ملاقات درکتب‌تاریخی و رجالی مذکور است[13] گویند که وی تـا زمـان خلافت علی(ع)زنده بوده و بسربن‌أبی ارطاة در حمله‌به یمن از سوی معاویه وی را کشت.[14]

حال به بحث قبلی خود بازمی‌گردیم‌باتوجّه‌به صحابی بودن برادر سنان بن عبد المـدّان و شـهادت وی در سال 40 هـجری دیـگرنمی‌تواندسنّ‌سنان‌از سـنّ پیـامبر بیشـتر باشـد،حـال فـرض می‌کنم سنان با پیـامبر هم‌سـن بوده‌اسـت،بنـابراین‌بین‌و لادت وی و و لادت سـعید بن جـبـیر در سـال 46 هجری‌تنهـا 99 سـال فاصـله‌خواهدبود و چـون سـنان پشـت ششـم ســعید مــی‌باشد بنـابراین می‌بایست تمامی پدران سعیدبن‌جبیر در کمتر از 17 سالگی پسردار شده‌باشند.فرزنددارشـدن‌در این سن به‌تنهائی چندان بعید نیست‌ولی‌تکرار آن در دو یا سه نسل بسیار بعیـد بـوده و تحقـق آن درشش‌نسل پی‌درپی شـبیه‌به مـحال عـادی‌است.

---

13. طبقات ابن سعد ج 1 قسمت دوّم ص 72.سیرة النبی لابن هشام ج 4 ص 164.تـاریخطبری و کـاملابناثیر...وقایعسـال 10 هجـری.اصـابه،1328 ج 2 ص 338،ج 660/3. استیعاب،(هـامش اصـابه)ج 341/2،ج 654/3،اسـد الغابـه،ج 200/3،ج 117/5 و مصادر دیگر.

14. تاریخ طبری،کامل ابن اثیر وقایع سال 40 هجری.

به دیگر بیان‌بنابرفرض‌اتـحاد تـولّد سـعید بن جبیر تنهاسـال پس از وفـات عمـوی پـدر جـدّ جـدش بوداه است واین با امرمحال‌فاصله‌ای ندارد.

از راههای دیگر نیز می‌توان‌بر تـأخر عـصر جـدّشیخ‌مفید از سـعید بن‌جبـیر تابعی‌اسـتدلال‌کرد کــه ذکـر آن در اینجا ملال افزاست.[15]

گفتـه ابن قتیبـه در ترجمـه سـعیدبن‌جبیر مفسّـر معـروف آخـرین نکته‌ای‌اسـت‌که‌به‌عنوان مؤیـد بردلائل‌فوق مـی‌افزاییم،وی می‌نویسد:

«له ابـنان‌عـبداللّه بن سعید و عبد الملک بن سعید یروی عنهما».[16]

از این عبـارت بــرمی‌آید که‌پسران‌سـعید-چـه راوی چـه غـیر راوی منحصـر در این دواســت‌و وی‌راپسری دیگر به‌نام‌نعمان بن سعید-نیای‌چهارم شیخ مفید-نیست.

از دلائل فوق به گونه قطعی بدست می‌آید که شـیخ مـفید ازتـبارسعید ابن‌جبیر مفسّر نیست.

و لادت شیخ مفید

ابن ندیم‌و شیخ‌طوسی‌درکتابهای‌فهرست خود و لادت شیخ مـفید را بـه سـال 338 دانسـته‌اند،ابن شهر آشوب نیز از شیخ پیروی نموده است[17] .ولی‌ابو العباس نجاشی در کتاب رجال خود بـر ایـن رأیـاست که مفید به روز 11 ذیقعده سال 336 از مادر زاده شـد.وی در پایـان تـرجمهٔ مفیـد بـا کلمه قـیل بـه‌قول اوّل اشاره کرده است.

حال کدامیک از دو قول بالا صحیح‌است‌از جهاتی چند به نظـر می‌آیـد کـه کــلام نــجاشی صــحیح باشد،ویژگیهای ممتاز نجاشـی کـه بزرگـان رجـال آن را مـایهٔ تقـدّم کلام نجاشـی بـر کلام شـیخ دانـسته‌اند،مانند چـیره‌دستی وی در رجال، و تـوجّه‌و عنـایت اختصاصـی وی بـه این علم و آگـاهی خـاص وی از انسـاب‌عرب و تـأخر کتـاب وی از فــهرست شــیخ...در ایــن بحث نـیز،عـواملی در ترجیح‌کلام‌وی به شمار می‌روند[18]نجاشی دربسیاری‌از مواضع کتاب خود به کلام شیخ نظر داشــته

---

15. بنگرید فرقالشیعةنوبختی،49/.مقالات و فرق،سعدبنعبد اللّه،66/.التنبیهو الاشراف292/.درباره مادرابو العباس سـفاح:ریطـة بـنت عـبید اللّه بن عبد المدّان بن الدیّان الخو نیز تاریخ بغدادج 106/4،107.

16. معارف ص 446.

17. فهرست ندیم،246.فهرست طوسی رقم 696.معالم العلماء،نجف112؛/طهران100/.

18. رجال السید بـحرالعـلومج 2 ص 46 تـا50.

و درصـدد تصحیح آن بوده است،توجّه به این امر در فهم برخی از عبارات مبهم نجاشی سـودمند است[19] باری در موضـوع مـورد بحث نـیز نجاشـی بـا توجّـه بـه قــول دیــگر و اشــاره بـدان،آن را نپذیرفته و تاریخ‌دیگری برای و لادت مفیدذکرکرده است.[20]

دقّت وی در تعیین روز و ماه و لادت شیخ مفیـد،خـود از تــوجه ویــژه وی به‌این موضـوع حکـایت می‌کند و عامل دیگری در قوت گرفتن کلام وی‌می‌باشد.

از سوی دیگرنجاشی‌خود درحوزهء بغداد بـزرگ شـده و پدر و جدّش نیز در این شهر بوده‌اند.[21]

شیخ طـوسی از وی بـا نام احمد بن العباس النجاشی الصـیرفی المـعروف بابن الطــیالسی یــاد می‌کند؛و مـی‌نویسد که‌منزل‌وی در درب البقر(؟)واقع بـود،(رجال شیخ ص 446)

وی متولد سال 372 بوده[22] و بیش از 40 سال از عمر مفید را درک‌کرده است،او نسب مفیـد را تا یعرب بـن قـحطان‌ذکرکرده که خود نشانگر آگاهی خـاص وی از خـاندان مـفید اســت،بنـابراین

---

19. ازجمله در ترجمه علی بن ابیرافع(بنگرید رجال نجاشی آخـر رقـم 1،اوّل رقم 2)

20. این گونه استدلال ازکلاممحققتستری مـد ظـلّه الهـام گرفته است نگارنده پیشتر بر صحّتاین اسـتدلال عـقیدهمند بود ولی با بررسیهای مجدّدو مقایسهرجال نجاشی و فهرست شیختنها اینقدر ثابت گردید کـه نـجاشی در بـاب الفکتابخودبــه فــهرست شـیخ نـظر دارد بـا ایـنحال در مورد کلام ما اشاره نجاشی بـه قـولدیگر خود توجه وی را به امر و لادت مفیـد میرسـاند،نجاشـی هرچنـد ناظر بهخصوصفهرست شیخ نـباشد ولیـبهمطلب ذکر شده در این کـتاب نظارت دارد و همین امر بـرای مـقصود ما کافی است.

21. برای اثبات بغدادی بـودن نـجاشی و پدر و جدش توجه به نکات زیر لازم است:

الف-شیخ طوسی دررجال و ابن حجر در لسان المیزان جد ابـو العـباس نجاشی را ترجمهکردهاند.

ابن حجر گوید:احمد بن العـباس بـن مـحمد بن عبد اللّه الاسـدی ابـو یعقوب الطیالسی یعرفبابن الصـیرفی،قال ابــن النجـار:کـان منشیوخالشیعة...و یقال له النجاشی،حدث عن علیبن ابراهیم بن علی العلوی...لسان المیزان،ج 1 ص 192.

شیخ طوسی و ابن حجر هردو بهروایتهارون به موسی تلّعکبری(محدّث بزرگ بغداد)از وی،تصریح میکنند.

ب- پدر نجاشی از صدوق در بغداد حدیث شـنیده است(نجاشی رقم 1049)

ج-نجاشی مولود درسال372،خوددر منزل محدّث بغدادی هارون بن موسـی تلّعکـبری بههمـراه فرزنـدوی ابـو جعفـر[موسـوم بـه محمـد ظ]حاضـر میشـده اســت(رجــال نجاشــی رقم1184)،وی از شــیوخ بــزرگ بغــدادی چــون ابــو المفضــل شــیبانی(م 387)،وابـوالحسن بن جندی(م 396)،...حدیث شنیده است،(رجال نجاشی رقم 1059،206،تاریخ بغداد ج 77/5، 468 (،ودر نزد محمد بن جعفر نحوی تمیمی معروف به ابن نجار(م 402)،ظاهرا در بغـداد شـاگردی کـرده اسـت(تاریخبغـداد،ج158/2)نجاشـیدر مسـجد لؤلـؤی کـه مــسجد نــفطویه بودهـدر نـزد صـاحب مسـجد قـرآن میخواندهاسـت (نجاشـیرقم1026)ابـراهیم بن محمـد واسطیمعروف به نفطویه سالها در بغداد ساکن بوده،و پنجاه سـال درمسجدجامعشــهر درس قــرآنمیداده اسـت(معجم الادبـاء ج 256/1)بنابراین بدون تـردید نـجاشی از کودکی در حوزهءبغداد پرورشیافته است.

22. تحقیق در این موضوع را در مقالهء ابو العباس نجاشی و عصروی،نورعلمدوره اول شماره 11، 12 بنگرید.

کاملا طبیعی است کهبیشتر از شیخ طوسی(که تنها پنج سال آخر عمر مفید را در بغداد بوده)از حالات مفید آگاهباشد.

برخی ازمحقّقان رجال اشاره کرده‌اند کهاشتباهشیخناشی از پیروی وی‌از ابن ندیم می‌باشد،ندیم-دست‌کم-در شرح حال علماء شیعی دچار خبط و اشتباهات بسیار گردیده است و از این رهگذر،خطاهایی‌به‌فهرست‌شیخ راه‌یافته که تفصیل آن طولانی‌شدن این نوشتار را سبب‌می‌گردد.[23]

شیخ طوسی هرچند از شاگردان خاص مفید بوده است لیکن دقت در تعابیر فهرست شیخ‌و ابن‌ندیم و تأمّل در شباهتهای آن دو،روشن می‌کند که‌وی در این ترجمه ضرورتی ندیده که‌عبارتی‌نو دربارهء مفید به رشته تحریر درآورد.

ندیم در دو مورد،ترجمهء کوتاهی از مفیدارائه‌داده‌است یکی در ضمن‌متکلّمان شیعه با این عبارت:

ابن المعلّم ابو عبد اللّه...فی عصرنا انتهت ریاسةمتکلّمی‌الشیعةالیه، مقّدم فی صناعة الکلام علی مذهب اصحابه،دقیق الفطنة،ماضی الخاطر، شاهدته فرأیته بارعا،له من‌الکتب...[24]

و بار دیگر در عداد فقهاء شیعه با این تعبیر:

ابن المعلّم ابو عبد اللّه محمّد بن محمّدبن‌النعمان،فی زماننا الیه انتهت‌ریاسة اصحابه من الشیعة الامامیة فی الفقه و الکلام‌و الآثار،و مولده سنة ثمان‌و ثلاثین و ثلثمائة‌و له‌من الکتب...[25]

شیخ در فهرست در ترجمهء مفیدچنین‌آورده است:

محمّد بن محمّد بن النعمان[المفید]یکنّی ابا عبد اللّه،من جملة متکلّمی‌الامامیّة إنتهت ریاسةالامامیّةفی وقته الیه فی العلم‌و کان مقدّمافی‌صنعة الکلام و کان فقیها متقدّما فیه،حسن‌الخاطر،دقیق‌الفطنه،حاضر الجواب،و له‌قریب من مئتی‌مصنف‌کبارو صغار و

---

23. ازجملهدرباره ابن جعابی،چنانچه اشاره خواهد شد(رک قاموس الرجال ج 37/1)

24. فهرست ابن ندیم ص 226.

25. فهرست ابن ندیم ص 246.البتهعبارتابن ندیم در نسخهء چاپ درهردو مورد ناقصبوده و بهجای آن نقطهچین نهادهاند و ماز عبارت ابن ندیم مطلبی را حذف نکردهایم.

فهرست‌کتبه معروف و ولدسـنة‌ثـمان‌و ثلاثین و ثلاثمائة[26]...

گویـا شـیخ طوسـی بـا عنـایت بـه هـردو عبـارت ابن نـدیم و توجه‌به‌تغیـیراتی، کـه بایـد در آنهـا داد،آن‌چندسطر رادرترجمهٔ‌مفید ذکر کرده است، حتی‌کلمه«المفید»که در نسخه چاپی فهرسـت آمـده در نسـخه معتـبری از کـتاب‌که وصـف آن گذشـت و عبارت‌بـالا از آن نقـل شـده-دیـده نمی‌شـود.باتوجه‌به‌آنچه‌گذشـت‌به‌اطمینان می‌تـوانیم و لادت‌شـیخ مفیـد را در 11 ذیقعـده سـال بدانیم.

اولین اساتید شیخ مفید

وی از هنگـامی کـه هنـوز سـالهای‌چندی‌ازعمرش نگذشـته بـود بـه تحصـیل‌علم پرداخـت و درمـجلس‌دانشمندان‌بزرگ‌درکلام و فقـه و حـدیث شرکت‌جسـت،از اولین مراحـل تعلیمی مفیـد اطلاعی در دست نداریم آنچه از لابلای‌کتابها بدست آورده‌ایم بدین‌گونه است:

اوّلین استاد مفید در کلام

الف-ابن ادریس درمستطرفات سرائر می‌نویسد:شیخ مفید از اهالی‌عکبری از مکانی معروف بـه سـویقه ابـن بصری بود،وی همراه پدر به بغداد آمد و فـراگیری عـلم را نزد ابو عبد اللّـه معـروف به‌جعل‌در محلّه درب رباح آغاز کرد،سپس در نزد ابو یاسر شاگرد ابو الجیش در باب خراسان بـه علم‌آمـوزی‌پرداخت،سـپس مـاجرای بحث کلامی مفیـد را بـاعلی‌بن عیسـی نحـوی(معـروف بـه رمـّانی) نقل‌مـی‌کندکه در ضمن آن علی بن عـیسی وی را بـه لقـب‌مفید ملقّب می‌نماید.[27]

ابو عبد اللّه معروف به جعل،حسین بن علی بصری(293-369)نام‌داشـته و از شـیوخ‌بزرگ‌معتزله در عصر خویش‌بوده‌و در فقه و کلام سرآمد و این دو را تدریس می‌نموده است.[28]

ظاهرا شـیخ مـفید نـزد وی کلام و احتمـالا فقـه نـیز می‌آموختـه اسـت.[29] نقـل مـاجرائی کـه در

---

26. فهرست شیخ،رقم 694،حضرت والد نسخه خود را با نسخهای که با دو واسطهازروینسـخهای کـه خـط مصـنف بـر آن اسـت مقابله نموده و ما این عبارت را از این نسخه نقل میکنیم.

27. سرائر،ج 3 ص 648.

28. تاریخ بغدادج 73/8.

29. ممکن است از عـبارت نـجاشی در تـرجمه ابن قولویه برآید که وی تنهـا اسـتاد مفیـد در فقهبودهـدرباره این عـبارت پس از ایـن بحث خواهیم کرد.

سـرائر آمده نیز برکلام‌آموزی‌مفید در نزد وی اشعار دارد، او همانست که شیخ مفید دو کتاب از کتابهای او را در مسئله متعه و مسئله‌برتری ملائکـه(از پیـامبران ظــ)پاسخ گــفت[30] ولی نـجاشی در ترجمهٔ طاهر شاگرد ابوالجیش‌می‌نویسد:

عبـارت فـوق از نسـخهٔ بسـیار معتـبری از سـرائر حــکایت شـده اسـت،این نسـخه بـه تـاریخ 603(پنج‌ســـال پس‌از وفـــات ابن ادریس)نوشـــته شـــده و در کتابخانـــه آســـتان قـــدس رضوی‌نگاهداری‌می‌شود.

وی متکلّم‌بودو آغاز فراگیری شیخ ما ابو عبد اللّه(یعنی شیخ مفید)بر وی بود.[31]

شاید طـاهر اسـم هـمان ابو یاسرباشد که در عبارت سرائر آمده است.

برای حـل ناسـازگاری کلام ابن ادریــس و عــبارت نــجاشی می‌تـوان عبارت‌نجاشـی‌رابر ابتـدای اضافی و نسبی حمل کرد،توضیح اینکه شیخ مفید نزد ابو الجیش بـلخی مـظفّر بـن محمّـد متکلّم نامدار نیز درس خوانده و از محضر وی‌علم آموخته است[32] گویا مراد نجاشی این است‌کـه مــفید ابتداء نزد طاهر کلام‌آموخت و سپس در درس اسـتاد طـاهر یعـنی ابـو الجیش شـرکت جسـت.از کـلام‌علامه طـهرانی در نـوابغ الرواة نیز می‌توان به این وجه جمع دست یافت.[33]

با این‌حال‌با توجّه به اینکه ابـن ادریـس در منقو لات خـود چنـدان دقیق‌نیسـت[34] مشـکل اسـت بـا کلام وی،عبارت نجاشی را بـر معنـای غـیر ظــاهر خــود حمـل کــرد،خصوصـا بـا توجّـه بـه اینکـه شــاگردی مفیـــددرنزدیک اســتاد معــتزلی‌در اولین مرحلــه تعلیمی نیازمنــد توجیــه و اســـتدلال اسـت،بدین ترتیب می‌توان‌ابو یاسر را اولین استاد مفید در کلام تلقی کرد،البتـه بـا این اســتدلال اصـل‌شاگردی مفید در نزد حسین بن علی بـصری چـندان خدشه‌دار نمی‌گردد.

---

30. رجال نجاشی رقم 1067.

31. رجال نـجاشی رقم 552.

32. رجال نجاشیرقم 1057.

33. طبقات اعلام الشیعه،ص 141.

34. شیخ محمود حمّصی دانشمند بزرگ معاصر ابن ادریس او را با عنوان مـخلّط تـوصیف نـمودهکه از بیدقتی وی حکایت میکند بررسی سرائر بهویژه مستطرفات آنبهروشـنیاینامر را ثــابت مــیگرداند وی ازجملهدرنسـبت دادن کتـابی بـه ابـان بن تغلب دچـار اشتباه واضحگردیده است.(ر.ک.سرائر)

در پنج‌سالگی

ب-با جستجو در اسناد روایات شیخ مفید می‌توان به‌برخی‌از اساتید اولیهٔ وی در حدیث پی برد در اوائل جزء ششم امالی شیخ،حدیثی با این سند روایت شده است:أخبرنا محمّدبن‌محمّدقال:أخبرنا ابو الحسین زید بن‌محمّد بنجعفر التیملی (السّلمی خ ل) اجازة[قال حدثناأبو عبد اللّه الحسین بن‌حکم الکندی]قال حدثنا إسماعیل بن صبیح الیشکری...[35]

مراد از محمّد بن محمّد در کلام شیخ‌طوسی‌شیخ‌مفید است.

حسین بن حکم نیز در این سند حسین بن حکم‌حبری‌است که از اسماعیل بن صبیح روایت می‌کند.[36]

زید بن محمّد بن جعفر،ابو الحسین زید بن محمّد بن‌جعفربن‌مبارک‌معروف به ابن ابی الیابس بوده که در تاریخ بغداد ج 449/8ترجمه‌شده‌است‌خطیب بغدادی در ترجمه وی تصریح می‌کند که وی از حسین بن‌حکم حبری روایت‌می‌کند،[37] خطیب‌روزوفات وی را 25 ذیقعدهٔ سال 341 ذکر کرده است.

شیخ مفید در هنگام وفات وی‌تنهاسال داشته است و چنانچه دیدید از وی به طریق اجازه،روایت می‌کند.

در هفت سالگی

ج-شیخ مفید از ابو عمر و عثمان بن‌احمددقّاق با اجازه روایت‌می‌کند[38] ،خطیب بغدادی وی را با عنوان«عثمان بن احمد بن‌عبداللهـ‌بن‌یزید ابو عمرو دقّاق المعروف بابن السمّاک»ترجمه نموده تصریح می‌کند که‌ابن سمّاک در 26 ربیع‌الاول‌سال‌درگذشت[39] شیخ مفید در هنگام وفات‌وی هفت سال و چهار ماه داشته‌است‌البته در برخی

---

35. عبارت فوق از نسخه معتبری از امالیشیخبهتاریخ شوال 580 نقل شده است این نسخه بهشماره 1160 در کتابخانه ملک تهراننگاهداریمیشود(بنگرید فهرست کتب خطیکتابخانه ملک ص 74)

36. بنگرید تفسیر الحبری،رقم 39،36-57-59.

37. همچنین ببینید رجال نجاشیآخررقم1.

38. امالیمفیدص 340.

39. تاریخ بغداد ج 11ص 302.

از روایات مفید از وی‌با اوسطه نقل حدیث می‌کند،[40] و ممکن است کسی گمان‌کندکه در مورد روایت بی‌واسطه از سند نامی افتاده است ولی مجرد روایت‌باواسطه دلیل آن‌نیست که روایت بی‌واسطه نادرست‌باشدبلکه‌ممکن است کسی یک روایت‌را هم باواسطه‌و هم بی‌واسطه نقل کند تا چه رسد به آنجا که روایات نقل‌شده‌متفاوت‌باشد.

در ده سالگی

د-از تواریخ موجوددرامالی می‌توان‌چندتن‌از استادهای شیخ مفید در حدیث راشناخت‌اوّلین تاریخ،محرّم سال 347(سبع و اربعین و ثلاثمائة) است که در آن هنگام‌شیخ‌مفید در جامع منصور از ابوالطیّب حسین بن محمّدالتمّار(-حسین بن علی بن محمّد التمار)اخذ حدیث کرده است.[41]

مصحح کتاب‌امالی‌در حاشیه نگاشته است:«گویا دراین‌سندتعلیق[42] رخ داده یادرابتداء آن سقطی واقع‌شده‌است زیرا مفید در آخر سال 336 زاده‌شده و در این هنگام ده سال‌داشته‌است تحمّل حدیث در این سن‌غریب‌است‌هرچند درموردکسی‌چون شیخ دور نیست».

ولی این احتمالها هردو نادرست است(بویژه احتمال تعلیق که در هیچ‌جای امالی مفید دیده نشده است)زیرادرامالی شیخ طوسی بیش از 25 مورد روایت‌بی‌واسطه‌شیخ‌مفیداز

ابو الطیب‌دیده‌می‌شود[43] و بارها در امالی مفید از وی روایت شده است و به هیچ مورد روایت با واسطه‌مفیدازوی برنخوردم.

آری احتمال اینکه کلمه«سبع»در عبات امالی‌تصحیف«تسع»باشد وجوددارد،بااین‌حال‌پیش‌تردیدیم و پس از این نیز خواهیم دید که مفید از کسانی‌که قبل از این

---

40. امالی مفید 293(دو روایت(

41. امالی مفید ص 96،ترجمه ابو الطیب را در تاریخ بغداد ج 70/8 ببینید.

42. تعلیق در اصطلاح درایة بهذف ابتداء سند گفته میشود تعلیق به شکلهای گوناگونصورت می گیرد گاه به اتکاء سند سابق،ابتداء سند بعدی حذف میشود مانند تعلیقهایمرسوم در کافی و گاه به اتکاء مشیخهء ذکرشدهدر آخر کتاب و یا فهرست مستقل،تعلیقصورت میگیرد مانند تعلیق در فقیه و تهذیب و استبصار و گاه مؤلف تنها به ذکر نام کسیکه مطلب را از کتاب وياخذكرده اكتفاء ميكند بدون اينكه طريق خود را به كتاب،در آخر آن و يا در تأليف مستقلى ذكر كند در اينجا بايد توجّه داشتكهدر هنگام تعليق نميتوانكلمه«حدّثنى»يا«اخبرنى»و مانندآنرا كه دلالت بر روايت بيواسطه ميكند به كار برد. بنابراين در عبارت امالى كه كلمه«حدثنا»به كار رفته نميتواند تعليق رخ داده باشد مگر اينكه گويندهاشتباهكرده يا تعمّد خلافداشتهباشد.

43. امالی شیخ،اول کتاب جزء اول،دوم،چهارم،پنجم،ششم.

تاریخ وفات کرده‌اند و یا اندکی پس از این تاریخ در گذشته‌اند،روایت می‌کند.روایت در سنین کودکی هم چندان غریب نیستابو المفضّل شیبانی اولین‌سماع‌خود را به سال 306 در سن 9 ساگی ذکر می‌کند[44] ابو الحسن بن جندی احمد بن محمّد بن عمران در سال 305 یا پس‌از آن متولّد شده و اولین سماع وی‌درسال 313بوده است بنابراین وی در این‌هنگام حد اکثر 8 سال داشته است. [45]

در دوازده سالگی

هـ- شیخ مفید در دوجا از امالی از ابو الحسن علی بن محمّد بن زبیر کوفی‌قرشی‌به‌طریق اجازه روایت می‌کند.[46]

ابن زبیر قرشی از معمّران و از راویان علی بن الحسن بن فضّال بوده‌است[47] وی درروز دهم ذیقعده سال 348 در سن 94 سالگی درگذشت[48] مفید در این هنگام‌ساله‌بوده است.

در این قسمت از بحث اشاره به دو نکته مناسب می‌نماید.

نکته اول:اولین مشایخ مفیددر حدیث کسانی هستند که به تصریح‌خود وی،از بیشتر آنها به طریق اجازه حدیث شنیده است مانند ابو الحسین‌زید بن محمّد بن جعفر معروف

به ابن ابی یابس(م)،وابو عمرو عثمان‌بن احمد دقاق(م 344)و علی بن محمّد بن زبیر کوفی(م 348)

در اینجا این احتمال به ذهن خطور می‌کند که شاید در سایر مواردی‌که مفید تصریح به اخذ اجازه‌ای‌می‌کندنیز در سنین کودکی اخذ حدیث‌نموده باشد بنابراین در شمار اساتید نخستین مفید خواهند بود،روشن‌شدن این موضوع در بحث مربوط به اختصاص نقش اساسی دارد چنانچه‌بدان اشاره خواهیم نمود.متأسفانه‌بافحص بسیار،شرح حالی از این راویان‌به دست

---

44. تاریخ بغداد ج 5/ 468.

45. تاریخ بغداد ج 77/5.

46. امالی مفید 2،3.

47. مراد ازعلیبن محمّد قرشی که مفید به وسلیه وی از علی بن الحسن بن فضّال روایت میکند ظاهرا همین ابن زبیر قرشی است(بنگرید امالی مفید17 /،31 و نیز88/ و مقایسهکنید با نوابغ الرواةص 203،205)

48. تاریخ بغداد ج 12/81،رجال شیخ480 /.فهرست نجاشی اواسط رقم 7.

نیامد،ما در اینجا تنها نام این افـراد را ذکــر مــی‌کنیم،شـاید بـا تتبع‌بیشـتر در کتابهـایی کـه بـدانها دسترسی نداشتیم این بحث به نتیجه‌مطلوب‌برسد:

-1احمد بن‌الحسین بن اسامة بصری(امالی مفید،ص،امالی‌شیخ،جزء،ص)

-2ابو مـحمّد[بن]عبد الله بـن ابی شیخ(امالی مفید،ص 246،امالی‌شیخ،جزء 1،ص 18)

-3محمّد بن احمد بن عبید الله منصوری(امالی شـیخ،جزء 6، ص 155)

-4ابو عبد الله‌محمّدبن‌داود حتمی(امالی مفید،ص 217)

-5ابو عبد الله محمّد بن‌علی‌بن رباح(امالی شیخ،جزء 2، ص 56).

نکته دوم:اجازه به کودکان در زمانهای سـابق وجـود داشـته است چنانچه

ابو غالب زراری در سال‌به‌نوه چهارساله خود(متولد در 352)اجازه روایت‌داده است.[49]

باید اشاره نـماییم کـه‌اجازه به کودکان یا به جهت ارتباطی که شیخ اجازه‌با کودک داشته مثلا پـدر یـا عمـو یــا جـدّویــبوده،صـورت‌می‌گرفته و یـا یکی از خویشـاوندان کـودک کـه بـا شـیخ اجـازه درارتباط‌بـوده از وی اجـازه می‌طلبیده‌است.[50]

اجازه مـشایخ مفید به وی در کودکی نشانگر یکی از این دوحالت‌است‌وبعید نیست که پدر وی که به شـغل مـعلّمی در واســط اشتغال‌داشـته-[51]و مفیدرابـدین خـاطر ابن المعلّم می‌خوانـنـد-بـا این مشایخ در ارتباط بوده و از آنها برای فرزندش‌اجـازه‌خـواسته‌است.

در سن 16 سالگی

و-شیخ مفید در مواضع دیگری تصریح می‌کـند کـه از ابـو علی‌احمدبن‌محمّـد[بن جعفـر]صـولی در

---

49. رساله ابوغالب‌زراری.

50. ر.ک.رجال شیخ،501،رجال نجاشی،رقم 163 و از این قسم نیز ظاهرا اجازه ابن مـعیّه، استاد شـهید اوّل‌به‌فاطمه دتر شـهید مشتهر به ستّ المشایخ میباشد.

51. لسان المیزان،ج 5،ص 368.

مــسجد بــراثا در ســال 352 [52]و از علی بن بلال‌مهلّبی[53] و قاضـی ابن جعـابی[54] (متـوفی 355)هردو در شعبان 353حـدیث‌شنیده‌است.

مفید در ایـن تـواریخ حدود 16 سال داشته است.

شیخ صدوق

ز-از مشایخ دیگـر شیخ‌مفید:محمّـدبن علی بن حسـین بن موسـی بن‌بابویـه مـعروف بـه شـیخ صدوق است،صدوق در برخی از کتابهای‌خود تصریح‌می‌کند که در سـال 352 در مدینـة السـلام(-بغداد)از برخی از مـحدّثین اخـذ حدیث‌کرده‌است.[55]

از طرف دیگر نجاشی در ترجمه صدوق‌می‌نویسد:«...وجه‌الطائفة بخراسان،کـان‌ورد بغـداد سـنة خمس و خمسین و ثلاثمائةو سمع مـنه شـیوخ‌الطائفة و هو حدث السن». [56]

با توجّه به این دو کلام‌برخی‌گفته‌اند که صدوق دوبار بـه‌بـغدادوارد شده است‌و چـون‌وی در حـدود سال 354 به‌مـکّه‌رفـته اسـت برخی به جزم‌یا به‌احـتمال‌گـفته‌اند که وی دربازگشـت از مکّـه وارد بغداد شده است.[57]

ولی محقّق تستری می‌فرماید:ننوشته‌اند که صدوق دوبار به بـغدادوارد شـده‌و ظاهر تعبیر ناشــی این اسـت‌کـه‌صـدوق‌درسال‌برای اولیـن‌بـار به‌بغـداد وارد شـده اسـت،بنـابراین نـجاشی اشــتباه کرده است[58].

---

52. امالی مفید ص 165.ولیشیخطـوسی در فـهرست(رقم 85)تـاریخ قدوم ابـو علی صـولی را بـه بغـداد در سال 353 دانسته است؛خطیبدرتاریخ بغداد ج 408/4 وی را ترجمه کرده مینویسد:در آخـر عـمر دراهوازساکنشد و گمان دارم که در آنجا درگذشت.

53. امالی مفید ص 101.وی ابو الحسن عـلی بـنبلالبن معاویة بن احمد مهلّبی ازدیشـیخطائفه امامیـه در بصـرهبوده(نجاشـیرقم 136،690)،ابـن حـاشر و ابننوحنیز از وی روایتمیکنند.

54. امـالی مفیـد آخــر 46،قــاضی ابن جــعابی ابــو بــکر محمّـد بنعمـربن محمّـد تــمیمی از حــفّاظنادر روزگـارو شـاگرد ابن عقدهحافظنامی(م 332)بـوده اسـت(رجـال نجاشـیرقم1055.تاریخبغـداد ج 26/3.فــهرست شــیخ رقم 641 و مقایسـه کنیـد بـا فهرست شـیخ رقم 494.فهرستابنندیمص 247)

55. عیون اخـبار الرضـا،ج 1،باب 6،ح29.

56. رجال نجاشی،رقم 1049.

57. مقدم معانیالاخبار،ص22.مقدمه کتاب من لا یحضرهالفقیه.محمّد

58. قاموس الرجال ج 286/8.

بـا توجّـه بـه این کلام،چـون صـدوق در سـال 354 درکوفه‌بـوده و در همین‌سـال در بازگشـت ازسـفرحج‌در«فـید»و«همـدان»بـوده‌و ظـاهراوی سـاکن‌بغداد نبـوده همچنانکـه از کلام نجاشـی بـرمی‌آید[59] بنابراین روایـت مفید از صـدوق بـاید پیـش از سال 354 رخ داده باشد مفیـد در ایـن تاریخ بیش از 18 سال‌نداشته‌است.

البته اینها همه مبنی بر پذیرش کلام محقّق تستری است ولی پذیرش‌کلام ایشان مـشکل اسـت زیـرا از عبـارت نجاشـی تنهـا برمی‌آیـد کـه سـال 355 اولیـن سـالی اسـت کـه صـدوق بـه بـغدادآمده‌درحالی‌که مشایخ طائفه از وی‌اخذ حدیث کرده‌اند،و از آن استفاده نمی‌شود که قبل از آن اصـلا سـفری به‌بغـداد نکـرده اسـت،آری اگـر سـفری نمـوده باشـد در آن سـفر بزرگـان شیعه‌ازوی‌اخذ حـدیث نـکرده‌اند.امـا ایـن اسـتدلال کـه«چـون دوبـار ورود صـدوق بـه بغـداد را ننوشـته‌اند پس این مطلب نادرسـت اسـت»صـحیح بـه نظـر نمی‌رسـد زیـرا در اصـول رجـالی شیعی،بنابر اجمال و اشاره بوده،به تفصیل شرح حـال شـخصیات‌نمی‌پردازند زیـرا موضـوع این کتابها چیز دیگری است.در موردشیخ‌صدوق نیز شیخ طوسی و ابو الحسـین نجاشـی تنهـا در سـه سطر فضل وافر و مقام علمی منیع‌وی را ستوده‌اند و سپس به تفصیل کتب وی را-کـه مـوضوع کـتاب آنهاست- نام برده‌اندترجمه‌صدوق دررجال شیخ از این هم مـوجزتر اسـت در هیچ‌یک‌از این کتابها از سفرهای صدوق به

شـهد،نیشـابور،اسـترآباد،جرجـان،مـرورود، مکّـه،کوفـه،فیـد،همـدان،دیـار ماوراءالنهر،بلخ،سرخس،ایلاق،سمرقند، فرغانه گزارشی به دست نـداده‌اند و تـنها از لابلای کتب صدوق‌به‌ایـن‌مسافرتهاپی برده‌اند.[60]

ذکر ورود صـدوق به بغداد در رجال نجاشی هم در ظاهر مقدمهٔ ذکر این‌فضیلت اسـتثنائی بـوده که‌در حالیکه وی سنّی به نسبت کم داشت شـیوخ‌طائفه از وی حـدیث شـنیدند [61]ازاین‌گذشته‌اگـر

59. خصوصا با توجه به کلمه«کان ورد»،البته خطیب بـغدادی در ترجمه صدوق در تـاریخ بغـداد ج 89/3 مینویسـد:«نـزل بغـداد و حدّث بها عن ابیـه»،ظاهرکلمـه«نـزل»اقـامتلا اقلطـو لانی رادربغـداد میرسـاند ولی از این مطلب در کتابهـای شـیعی اثـری دیـده نمیشود.

60. مقدمهٔ معانی الاخبار20/ تا 25.مقدمهٔ فقیه،ازصفحه«س»تا«ق»

61. تلّعکبری از صدوق روایت میکند(رجال شیخ 495/)وی سالها از صدوق بزرگتر استزیرا از ابـو علی احمـد بن ادریس اشـعری متوفی سـنه 306(حـدود و لادت صدوق)احادیثیشنیده اسـت(رجال شیخ444/)ظاهرا یکی از مشایخ طائفه کهدراین سـفر صـدوق

بـــنابر تخطئهٔ نجاشـی باشـد چـــرا اصـل ورود صـــدوق بـه بغـداد تخطئـه می‌گـردد و اینکـه این‌سفر،اولین سفر صدوق‌به بغداد بوده مسلّم پنداشته می‌شود ممکن است بگوئیم که صدوق‌در سال352به بغدادآمده‌و نجاشی از آن سفر بی‌خبر بوده است و بار دیـگری کــه به‌سـال 355 بـه بغداد وارد شده نجاشی آن را اوّلین سفر صدوق پنداشته است.

از مجموع آنچه گذشت درمـی‌یابیم که نمی‌توان به جزم تـاریخ علم‌آموزی‌مفیـد در نـزد صـدوق را تعیین نمود،ولی بـا تـوجه بـه اینکه‌مفیددر حدود سال355 و پیش از آن‌که صدوق بـه بغـداد سـفر کرده در نزد بزرگان علماء،دانش‌می‌آموخته است نمی‌بایست تـاریخ شـاگردی وی در نزد صـــدوق از این تواریخ‌عقب‌تر باشد.

ابن حمزه‌طبری

ز-یکی دیگر از اساتید شـیخ مفیـد:شـریف ابـو محمّـد حسـنبن حــمزه‌علوی طــبری مــعروف بـه مرعش یا مرعشی است که مفید از وی با احترام‌بسیار یاد می‌کند[62] نجاشی می‌نویسد که وی به بـغدادقدم‌نهادو شیوخ ما وی را درسال‌ملاقات کردند سپس کتابهای وی را نام برده،می‌نویسد کـه شیخ مـا ابو عبد اللّه (یعنی شـیخ مـفید) و همه مشایخ ما آنها را

روایت‌کردند[63] شیخ‌درفهرست‌نیز تاریخ ملاقات را همین سال ضبط کرده‌است[64] امارجال شیخ-که پس از فهرست و قبل از رجال نجاشی تألیف شده[65]-سـال را سـال سـماع و روایت شـیخ مفیـدو دیگرمشایخ از حسن بـن محمّد بن‌حمزه دانسته است.[66]

بنابراین شیخ مفید در هنگام روایت از این محدّث جـلیل‌یـاسال داشته است.

به بغداد از وی حدیث شنیده‌ان تلّعکبری است.

62. مفید از وی با کنیهو لقب شریف زاهد و یا شریف صالح نـام میبـرد(امـالی مفیـد ص 8، 12،253،317 و 328)بـرای تکمیـل بحث بهمقالهٔابوالعباس نجاشی و عصر وی،نور علم، دور اوّل،شماره 11،حاشیهٔ ص 23 تا24 مراجعه شود.

63. رجال نجاشی رقم 150.

64. فهرست شـیخ رقـم 184.

65. دلیل این ادعا آنست که در رجال شیخ بارهابهفهرستارجاع داده شده است،نجاشی نیز از هردو کتاب فهرست و رجـال شـیخ درترجمهشیخنام برده است.

66. رجـال شـیخ465/ این عبـارت از نسـخ بسـیارمعتبریاز رجـال شـــیخ حکـایت شـده اسـت و مـا آن را از مصـوّرهٔ نسـخه محمّدبنسراهنگ حکایت میکنیم پایان کتابتایننسخه 21 رجب533 میباشد.

ابن قولویه قمی

ح-یکی از مشایخ مهم شیخ مفید جعفر بن محمّدبن‌قولویه دانشمند معروف و فقیه و محدّث برجستهٔ امامی(م 369)است نجاشی در ترجمه وی‌می‌نویسد:علیه‌قرأشیخناابو عبد اللّه الفقه و منه حمل...(رقم 318)،بر وی‌شیخ ما ابو عبد الله[مفید]خواند و ازوی بار علم بر دوش کشید،ظهور بدوی‌این عبارت این است که یگانه استادمفیددرفقه ابن قولویه بوده است.ولی‌ظهور این عبارت در حصر چندان قوی نیست ولی به‌هرحال ازاین‌کلام‌برمی‌آید که استاد عمده مفید در فقه ابن قولویه بوده است و علی‌القاعده‌می‌بایست‌وی در اوائل دوران تحصیل خود بدین امر اشتغال داشته باشد.

از سوی دیگر نمی‌دانیم که‌ابن‌قولویه‌در چه سالی در بغداد ساکن شده‌است تنها می‌دانیم که وی ازمحمّدبن همّام إسکافی(م 336)عالم بزرگ‌بغدادی روایت می‌کند[67] و از داستان خرایج راوندی درمی‌یابیم که وی در سال 339 به‌قصد سفر حج وارد بغداد شده ولی در این شهر سخت بیمار گشته‌است[68] ممکن‌است ابن قولویه از این سال دربغدادمانده‌باشد.

ابن داودقمی

ط-از اساتید مهم مفید فقیه پر حافظه‌و توانا و محدّث‌بزرگ‌ابن داود قمی(م 368)می‌باشد،محمّد بن احمدبن‌داود در قم زاده شد،پس از مرگ‌پدرش دایی وی سلامة بن محمّد ارزنی(م)اورا به بغداد کوچانید وی‌از ابن‌عقدهٔ‌کوفی(م 3332)که سه‌بارازجمله در آخر عمربه‌بغداد قدم نهاد[69] و احمد بن محمّد بن عمّار کوفی(من 346)[70] و از مشایخ بغدادی چون‌محمّدبن‌همّام اسکافی(م 336)حدیث شنید.[71]

ابن داود یاسلامه‌در سال‌به‌شام رفت و سپس‌به بغداد بازگشت‌و در آنجا درگذشت و در مقابر

---

67. کامل الزیارات،122،137،173،182،186،250.امالی مفید291/ و 300.

68. به مقاله نقدو بررسی اعلام المکاسب،نور علم،دوره دوّم شماره 19 ص 74 مراجعه شود.

69. تهذیب،ج 6،ح 53،121،156.تاریخ بغداد 19/5.

70. تهذیب ج 6 ح 52،فهرستشیخرقم78.

71. تهذیب ج 6 ح 46،47،68،71،75،97،126،129،139 و 162 و بنگرید معجم رجال الحدیثج 16 ذیل عنوان محمّد بن احمد بن داود.

قـریش مـدفون گـــردید[72] دقیقـا مـــعلوم نیسـت که‌ابن‌داوددر چـه تـاریخی در بغـداد بوده‌اسـت‌و بعیدنیست‌که مفید درجوانی‌از وی اخـذ حـدیث کـرده باشد.

شیخ مفید از اساتید بی‌شمار دیگری اخذ حدیث نموده که تاریخ آن‌در دست‌نیست.[73]

مشایخ شیخ مفید

در کـتابهای‌چـندی‌نـام کسانی‌که مفید از آنان روایت می‌کند درج شده‌است،در آنها نام کسانی کـه وی تنها یـک روایت از آنهـا دارد،نـیز دیـده مـی‌شود. در خـاتمهٔ مسـتدرک،نـام پنجـاه نفـر و در مقدمه‌تهذیب‌نام شصت و یک نفر به‌عنوان مـشایخ مـفید آماده است.در مقدمهٔ امالی مفیـد،نـیز همان افراد مذکور در مقـدمهٔ تهـذیب،بـا تغیـیراتی در تـرتیب و انـدک‌تفاوتی‌در نـام افــراد ذکــر شده‌است.[74]

نگارنده پس‌از تتبّع بسیار،به نام افراد زیادی برخورد نمـود کـه دریـغ آمـد بـدانها اشــاره نــرود.از سوی دیگر مناسب است که اشکالات مـوجود در فـهرست‌مشایخ مـفید

نیزبرطرف‌گردد و از جانب‌دیگربرای بـحث مـربوط به کتاب‌اختصاص،به فهرست کامل وصـحیحی از مشایخ مفید نیازمند بـودیم.ازایـنرو این قسـمت از بحث را بـه ذ کــر مــشایخ مفیـد اختصـاص دادیم.

ترتیب بحث را بر مـحور مـقدمه امالی‌مـفیدقـرار دادهــ،ابتـدا بـه تصحیح‌فهرسـت موجـود در این کتاب مـی‌پردازیم و در پایــان،اشـاره‌ای بـه مقـدمهٔ تهـذیب‌می‌نماییم.بـدین جهت از خــوانندگان مـحترم درخواست‌می‌کنیم‌که مقدم‌امالی‌مفید را در ایـن قسمت از بحث پیش رو داشـته باشند.

*الـف-رقم 34،مــحمّد بن المظفّـر الـبزاز،و رقم 35،مـحمّدبـــن المظفّـر الـورّاق ابـو الحسـن می‌باشد.در حاشیه احتمال داده شده که این‌دونفریکی‌باشند،ولی به نــظر مــی‌رسد کـه رقم 35 تصحیف بوده و صـحیح آنـ،مظفّـر بــن‌محمّد الـوراق ابـو الجیش بــاشد.بنـابراین،این رقــم‌با رقم 36،متحد است.

---

72. رجال نجاشی رقـم 1045،514،لازم بـه ذکـر است که عبـارت نجاشـیدر اینجـا مبهم بـوده، مرجـع ضـمایر بهدرسـتی روشـن نیست علّت تردید ما در ایـنکه ابـن داود به شام رفته یا سلامه، نیز همین امر است.

73. بنگرید مقدمهٔ تهذیب11/.مقدمه امالی مفید9/.

74. مستدرک الوسائل،ج 3،ص 521؛مقدمه تهذیب طوسی،ج 1،ص 11؛مقدمهٔ امالی مفید، ص 9.

توضیح آنکه نام راوی رقم 35 تنها در ص 18 امالی‌مفیددیده می‌شود. وی در این روایت از ابو بکر محمّد بنابی الثلج روایت می‌کند و شیخ‌مفید در روایات چندی به وسیله ابو الجیش مظفّر بن محمّد بلخی از ابن‌ابی الثلج‌روایت می‌کند.[75]

از سوی‌دیگرابو الجیش-چنانکه در برخی از روایات وی آمده-[76]وراق‌بوده است،تصحیف قلبی و تبدیل«ابو الجیش»به«ابو الحسن»نیز بساز طبیعی‌می‌باشد.در امالی شیخ جزء 6 و ص 166 به روایت مفید از ابو الحسن مظفّر بن محمّدخراسانی برمی‌خوریم که در اینجا نیز«ابو الحسن»مصحّف«ابو الجیش»می‌باشد.

با ضمیمه کردن این مقدمات به‌هم،درمی‌یابیم که به احتمال زیاد، عنوان محمّد بن المظفّر الورّاق ابو الحسن،تصحیفی از المظفّر بن محمّد الورّاقـابو الجیش می‌باشد.

*ب-در رقم 24،«عمر بن محمّد بن علی الصیرفی‌المعروف‌بابن‌الزّیات ابو جعفر»،کنیهء«ابو جعفر»مصحّف«ابو حفص»می‌باشد،چنانکه با مراجعه به اسناد امالی مفید و شیخ روشن می‌گردد و محتمل است که رقم30،محمّد بن عمر الزّیّات ابو جعفر نیز تحریف شدهء ابو حفص‌عمربن محمّد الزّیات باشد.

*ج-رقم 40،جعفر بن الحسین المؤمن می‌باشد.نام این شخص تنها در کتاب اختصاص آمده و چون نسبت اختصاص به شیخ مفید نادرست‌است،نمی‌توان وی را از مشایخ مفید دانست.بحث تفصیلی‌دراین‌مورد را ان‌شاء الله دربحث‌ازشیخ مفید و کتاب اختصاص خواهید دید.

*د-رقم 41،الحسن بن محمّد العطشی ابو محمّد با رقم 42:الحسن‌بن محمّد بن یحیی الشریف ابومحمّد[77] ظاهرایکی‌است.[78]

*هـ-در رقم 34،نام الحسین بن احمد بن موسی‌بن‌هدیه ابو عبد الله، به نقل از مستدرک125/ دیده می‌شود.مرحوم حاجی نوری(قدّس سرّه)این‌نام را از ریاض نقل کرده و

---

75. امالی شیخ،آخر جزء 8،ص234،جزء9،ص 237،239،250،251؛ارشاد مفید، ص 13،19،20 و نیز بنگرید:امالی شیخ،جزء 3،ص 61،جزء 4 ص 97؛امالی مفید، ص 286.

76. امالی مفید ص 310،328؛امالی شیخ،جزء 3،ص 76،93.

77. در مقدمهء امالی بینیحییو شریف،سهوا«بن»افزوده شده است.

78. ر ک:مجله نور علم،شماره 11،مقاله ابو العباس نجاشی و عصر وی،ص 23،پاورقی.

مـی‌نویسدکه:صاحب‌ریاض‌احتمال داده است کـه‌وی هـمان الحسین بن موسی‌باشد کـه از مشایخ نجاشی است.

در تحقیـــق این مطلب،نخســـت لازم اســـت نـــام صـــحیح ابن هدیـــه شـــیخ نجاشی‌مشـــخص شود.نجاشی‌دررجال‌از حسین بن احـمد بـن موسی بن هدیه،حسین بن احمدبن‌موسـی،حسـین‌بن موسی،حسین بن هدیه و حسن بن هدیه و حسین بن محمّد بن‌هدیه‌و ابـو عـــبد اللّـه بـــن هدیـه و حسین بن احمد بن محمّد روایت می‌کند.[79]

در تمامی این‌موارد،ازجعفربن محمّد[بن قولویه]روایت شده است. ظـاهرا تمـامی این نامهـا،نـام یک نفر است.ممکن است تمامی این‌عناوین‌را صحیح بدانیم و نام صحیح و کـامل وی را حـــسین بن احـمد بن‌محمّدبن‌موسی‌بن هدیـه بخـوانیم.در این صـورت در دیگـر عنـاوین،اختصـار در نسـب رخ‌داده است ولی احتمال‌قویترآن است کـه در بـرخی از این عنـاوین تحـریفی نـیز رخ داده،نـام صحیح وی:الحسین‌بن‌احمدبـن مـوسی بـن هدیه

است.از نام‌وی در برخی موارد به اختصار«احمد»و در موارد دیگر«موسی»و گاه‌هردو حذف‌شده است.کلمهء«احمد»گاه به«محمّد»و کلمهء«الحسین»نیز به«الحسن»تصحیف گـردیده اســـت.در عنوان الحسین بن احمد بن‌محمّدنیز نسخه‌ءصحیح و نسخهء محرّف هردو در کنارهم قـرار گـرفته کـه از گونه‌های‌شایع تحریف در نسخ‌می‌باشد.بدین‌طریق‌این شکلهای مختلف پدید آمده‌است.

کسانی‌که با نسخه‌های خطی آشنایی دارند از چـگونگی‌تحریفها وتصـحیفها در نسـخ کـه بـه جهت بدخطی و شباهت خطـوط به‌هم و بی‌نقطه‌نویسـی و ورود حاشیه‌بـــه‌متن و عوامـل دیگـر ایـــجاد مـی‌شود،بخوبی باخبرند.

باری تا آنجا که نگارنده تفحص‌نموده‌این راوی از مشایخ نجاشی و هم‌طبقه با شیخ مفید می‌باشـد نه از مشـایخ‌وی.نـام‌وی در بـرخی از اسـناد بـه نام‌مفیـد عطـف شـده اسـت.[80] احتمـالا در بـرخی ازنســـخ‌رجال نجاشـــی کـــه در اخـــتیار صـــاحب‌ریاض‌بوده کلمهء«واو» بـــه «عن» تصحیف‌شده،درنتیجه‌این راوی از مشایخ مفید به‌شمار آمده‌است.

---

79. رجالنجاشی،رقم،100،467،640،644،685،891،939،979،1028،1149.

80. رجال نجاشی،رقم 467،664،685.

تصحیف«واو» به «عن»نیز چنانکه محقّق شیخ حسن صاحب معالم و منتقی فرموده[81] بسیار شایع و طبیعی است.

*و-رقم 46،عبداللـه بن جعفر بن محمّد بن‌اعین البزاز می‌باشد.در آغاز مجلس بیستم‌امالی مفید(چاپ سابق)روایت مفید ازاین‌راوی دیده‌می‌شود ولی در برخی نسخ دیگر امالی،بین مفید و این راوی،ابو بکر محمّدبن‌عمر جعابی،واسطه می‌باشد[82] و ظاهرا همین‌نسخه‌درست‌است. در توضیح این‌مطلب‌باید بگوئیم:نام عبد اللّه‌بن‌جعفر بن محمّد بن اعین را در کتب رجال نیافتیم.ظاهرا در این نام عبد اللّه‌تصحیف‌عبید اللّه می‌باشد. شرح حال عبید اللّه‌بن‌جعفر بن‌محمّدبن‌اعین ابو العبّاس بزازدر تاریخ بغداد[83] آمده است،و

تاریخ وفات وی را به سال 309 ذکر کرده است.و این‌خود نشان‌می‌دهد که مفید(مولود در 346 ق)نی‌تواندمستقیماازوی‌روایت‌کند.

حال اگر عبد اللّه‌راتصحیف عبید اللّه هم ندانیم،با توجه به اسناد دیگر، این راوی مناسبتی ندارد که استاد مستقیم شیخ‌مفیدباشد؛زیرامفیداز عبیداللّه (عبداللّه خ.ل)بن جعفر بن محمّد بن اعین در روایتی به توسط ابو حفص عمر بن محمّد زیّات روایت کرده است.[84] و روایت مورد بحث ما را ابو المفضّل شیبانی درسال 306 از عبد اللّه بن جعفر بن محمّد بن اعین بزاز، شنیده است.[85] بدین‌ترتیب این راوی استاد مستقیم شیخ مفید نیست.

ز-رقم 47،علی بن محمّد الرقّاء نام شخصی که ابن شهر آشوب‌تنها نام‌او را به همراه نام ابو جعفر بن قولویه و ابو الجیش بلخی به عنوان مشایخ‌مفید ذکر کرده است،با توجه به اینکه این شخص در هیچ‌جا ترجمه نشده و درهیچ‌مصدر دیگری به عنوان استاد شیخ مفید ذکر نگردیده و با عنایت به‌غرابت کلام ابن شهر آشوب و اشتباهات وی در همین ترجمه*پذیرش‌کلام‌وی‌دشوار است.

---

81. منتقی الجمان،مقدمه،فائدة ثالثه.

82. امالی مفید،ص 158.

83. تاریخ بغداد،ج10.ص345.

84. امالی مفید،ص 237؛امالی شیخ،جزء 1،ص 13.

85. امالی شیخ جزء18،ج2،ص 124.

*ح-رقم 48،عمـــر بن محمّدبن‌ســـالم بن الـــبراء المعـــروف بـــابن الجعـــابی‌ابو بکـــر،عنـــوان تـصحیف‌شده‌ای اسـت کـه از فهرست ابن ندیم به فهرست شیخ(*)ابو جـعفر قـــولویه‌تصحیف‌ابو القاسم جعفر بن قولویه بوده و ذکر ابو القاسم علی بن محمّد رفّـاء در کـــنار نـــام ابن قولویـه و ابو الجیش جزما نادرست است چه وی اگر هم استاد مفیدباشد استادمــهمّی نــیست کـه در یـک ترجمه کوتاه به نام وی اشاره شـود،ابن شـهر آشـوب در معالم‌العلمـاء اشـتباهات زیــادی دارد و ازجـمله در هـمین ترجمه مفید،نامهای برخی از کتابها تکراری است بنابراین‌استادی‌علی بن‌محمّـد الرقّاء هم مـی‌تواند احتمالا،نادرست‌باشد.

راه یـافته و عنوان صـحیح آن،محمّـد بن عمـر(رقم 31)می‌باشـد.[86] وی هم به‌جعـابی و هم‌بـه این جعابی مـعروف اسـت،مانند نـجاشی و ندیم که ابن نجاشی‌وابن‌ندیم‌نیز خوانده می‌شوند. [87]

*ط-رقم 57،محمّد بن سهل بن احمد الدیباجی از مـستدرک‌ج 125/3 نـقل شـده اسـت ولی این نام‌تصحیف ابو محمّد سهل بن احمد دیباجی است.

در توضیح ایـن مـطلب مـی‌گوئیم که مرحوم‌محدّث‌نوری‌این نام را از زیادات کتـاب مقـالات شـیخ مفید حکایت می‌کند.زیادات کتاب مـقالات،در واقع جـزء پایـانی کتاب «فصول‌مختاره» یـا پـاره‌ای از مأخذ آن می‌باشد که آن را به جهت تناسب موضوعی بااوائل المـقالات بـه آخرنسـخ‌خطی این کتاب‌ملحق نموده‌اند.جناب حجة الاسلام سـیّد محمّـد رضـا حسـینی جلالی این‌قسـمت از فصـول مـختاره را جـدا نموده،پس از تحقیـق و تصـحیح آن بـا اسـتناد به‌چنـد نسـخه خطی،آن را بـه نـام «حکایات‌الشیخ المـفید» در مـجله وزین تراثنا شماره شانزده به چاپ رسانده است.

در نـسخهء چـاپی فـصول مختاره و نیز در تحقیق جناب آقای جلالی بـه جـای‌عنوان ذکر شـــده در مســتدرک،بــه روایت مفیـداز ابــو محمّدســهل‌بن احمــد دیبــاجی برمی‌خــوریم[88] کــه همین هـــم صحیح‌است.

---

86. ترجمهء مبسوط وی را در تاریخ بـغداد،ج 3،ص 26؛رجـال نجاشـی،رقم 1055 بنگریـد و نـیز ر.ک:قـاموس الرجـال مــحقق تـستری ج 7،ص 165،221.

87. گاه لقب شـخصی بـه صـورت لقب خاندان وی درآمده،فرزندان و نوادههایوی نـیز بـــدانخوانده مــیشوند.در این گونـه مـوارد هم میتوان در مورد فرزندان شخص کلمهء«ابن»بهکاربرد و هم میتوان نـام وی را بـدون این کلمه استعمال کرد.

88. فصول مـختارهبرگرفتهج 2،ص 121؛تراثنا،شماره 16،ص 133.

سهل دیباجی از راویان معروف بوده،نام او دراسناد کتاب جعفریات‌آمده است.وی به سال 380 ق درگذشت و شیخ مفید بر وی نماز گزارد.[89]

*ی-رقم 59،ابو عبد اللّه بن ابی رافع الکاتب‌بارقم:احمد بن‌ابراهیم بن ابی رافع‌الصیمری‌یکی‌است.[90]

آنچه تاکنون ذکر نمودیم بررسی مقدمهء امالی مفید بود.اکنون به مقدمهء تهذیب اشاره می‌کنیم:

در مقدمهء تهذیب،محمّد بن المظفّر الورّاق (رقم 35 مقدّمهء امالی‌مفید) ذکر نشده‌و به جای آن نام علی بن محمّد قرشی‌به‌رقم 37 مذکور گردیده که‌البته ظاهرا ذکر هر دو عنوان نادرست است.در مورد عنوان نخست پیش از این‌صحبت نمودیم.علی‌بن‌محمّدقرشی نیز همان علی بن محمّد بن زبیر کوفی(رقم 32)است.[91]

بدین‌ترتیب پس از حذف عناوین مکرر یا زائد نام پنجاه و سه و یا پنجاه و چهار نفر باقی می‌ماند.

به‌جز اینها در کتب رجال و حدیث‌به‌نام کسان دیگری برمی‌خوریم‌که شیخ مفید از آنها روایت می‌کند.برخی از اینان چون حسین‌بن‌علی‌بزوفری،احمد بن جعفر بزوفری و علی بن وصیف ناشی،از شخصیت‌های‌برجسته شیعی بوده‌اند.در اینجانام‌این‌افراد را برمی‌شماریم تا به ضمیمه‌پنجاه و چهار نفر پیشین فهرست کاملی از شی.خ‌مفیدبه دست داده باشیم:

-1ابو الحسن رجبی نحوی،وی شعری را برای مفید نقل کرده‌است(امالی‌مفید،ص)

-2ابو الفرج برقی داودی،وی نیز شعری را برای وی خوانده است(امالی مفید،ص 309)

-3احمد بن جعفربن‌سفیان بزوفری(رجال شیخ 443 / رقم 35)

گویا مفید از وی اجازهء عامّه نداشته است.بدین‌جهت‌شیخ‌طوسی در فهرست،تنها به واسطهء حسین بن عبید اللـه غضائری از وی روایت می‌کند. نجاشی نیز درطرق‌خودبه کتابهای او به

---

89. تاریخ بغداد،ج 9،ص 122؛انساب سمعانی.ج 5،ص 439؛شذراتالذهب،ج3،ص 96؛ لسان المیزان ج 3،ص 391.

90. فهرست شیخ طوسی رقم 591 و ایضا:32،183؛رجال شیخ طوسی ص 445،رقم41؛ رجالنجاشیرقم 231،203،668،692،889؛مشیخهء تهذیب،ص 22،28؛مشیخهء استبصار،شیخ طوسی ج 4 ص 308،310.

91. ر ک:امالی مفید،ص 17،31 و نیز88 و مقایسه کنید با نوابغ الرواة ص 203،205.

توسّط استاد مهم خویش یعنی شیخ‌مفید روایت نمی‌کند؛بلکه‌غالباحسین بن عبید اللـه غضـائری و گاه احمد بن‌علی بن نوح،واسطهء بینا‌ین دو شخصند.

-4جعفر دقّاق،(الثاقب فـی‌المناقب،ص‌و 239)

وی راوی حکایتی از فضائل و کرامات امــیر مــؤمنان(ع)بـرای مفیداسـت‌که‌باهم در بحث از آثـار مفید خواهیم‌خواند.

-5ابو محمّدحسن بن احمد بن صالح همدانی سبیعی‌حلبی(م‌ق یا 371 ق)

ترجمهء مبسوط این شخصیّت برجستهء حلب،در کتابهای چـندی آمده

است.ذهبی درتـذکرةالحفّاظ و سیر اعلام النـبلاءبـه‌روایت مفیدازوی‌تصریح‌می‌کند.[92]

شیخ مفید از ابو الحسن علی‌بن‌خالد مراغی از ابو بکر محمّد[بن حسین] بن صـالح،عـدل سـبیعی در حلب،روایت می‌کند.[93] ابوبکرسبیعی می‌بایست‌با ابو محمّد سبیعی خویشاوندباشد.

-6ابو سعید حسن بن‌عبداللّه مـرزبانی[بن مـرزبان خ ل](امالی‌شیخ‌جزءص 130(

-7ابو عبد اللّه حسین بن علی بن حسین[بن بابویه](اقبال،اوّل اعمال‌شهر رمضان‌ص 5(

وی کوچکترین برادر شیخ صدوق‌است.مفیدازاین‌دو برادر و همچنین‌ازابو محمّد هارون بن‌موسی‌با تعبیر«شیخنا» یاد می‌کند تعبیر «شیخنا» ظاهر در این اسـت کـه اینها اسـتاد شیخ مفید بوده‌انـد؛ هرچند دراین‌معناصراحت ندارد.

-8 حسین بن علی بن سـفیان‌بزوفری (رجال‌شـیخ ص 466 رقم؛ مشـیخهء تهـذیب و استبصـاردر ضمن طـریق به حمید بن زیاد)

گویـا شـیخ مفیـد از وی نـیز اجـازه عامّـه نداشته‌اسـت؛بدین‌جــهت شــیخ‌طوسی از بــزوفری بـا واسـطهءاحمدبن‌عبدون‌و حسـین بن عبیداللـه،ونجاشـی‌به توسّطاحمدبــن عــلی بــن نـوح و گـاه حسین بن عبید الله و یا احمد بن‌عبد الواحد (- ابن عبدون) روایت می‌کند.شیخ مفید

نیز گاه از حـسین بن علی‌بزوفری به صورت غیرمستقیم و به توسّـط پسـرش ابـو جعفـر محمّـد

---

92. تـذکرة الحفّـاظ ج 3،ص 952؛سـیر اعلام النبلاء ذهـبی ج 16،ص 296؛نـیز بــبینید:تاریخبغـداد،ج ،آخــر ص 272؛شـذرات الذهب،ج3،ص71،76؛تبصیرالمنتبه،ج 2،ص 725.

93. امالی شیخ،جزء 2،ص 47،جزء 7،ص184،جزء9،ص243.

روایت‌می‌کند.[94]

-9 ابو القـاسم عبد اللّه بن علی مـوصلی(امالی شـیخ جزء 8 ص 233)

وی از علی بن حاتم قزوینی(زنده در 350)روایت می‌کند.

-10ابو الحسن علی‌بن‌احمد قلانسی مراغی(امالی شیخ،جزء 8 ص)

نام این راوی در نسخهء امالی-که در نزد مرحوم علامه مجلسی(ره)بوده‌نیز چنین بـوده اسـت؛[95] ولی احتمالا«احمد» در نام وی تصـحیف «خالـد» بوده‌اسـت.وی همـان راوی مـذکور بـه رقم 18 درمـقدّمهء امالی مفید می‌باشد.

-11 ابو الحسن علی بن الحسین[الحسـن خ ل]بصـری بـزّاز(امـالی شـیخ، جـزء 6،ص 166،جـزء 7،ص 186)

-12ابو الحسین علی بن[عبد اللّه بن]وصیف ناشی(صـغیر)متکلم‌تـیزهوش نکته‌سـنج‌امامی،(م‌یـا 366)(فهرست شیخ رقم)

-13 علی بن عیسی رمّانی،متکلم ادیب معتزلی(سرائر ج 3،ص 846)

-14ابو الحسن علی بن محمّد نـحوی(امالی شـیخ جزء 14،ج 2، ص 92)

-15شریف فقیه ابو ابراهیم محمّد بن احمدبن‌محمّد بن حسـین بن‌اسـحاق بن جعفـر صـادق(ع) (امالی شیخ جزء 8،آخر ص 229)

-16ابو عبد اللّه محمّد بن حسن علوی همدانی (اقبال،ص 323(

-17ابو المفضّل شیبانی مـحمّد بـن عبد اللّه(م‌ق)(اربعین شهید، ح 32)

شیخ طوسی در اسناد بسیار زیادی در فهرست به توسّط «عـدّة من‌اصـحابنا» و یـا «جماعـة من اصحابنا» از ابو المفضّل شیبانی روایت می‌کند و نیز در اواخر امالی روایتهای بسیاری را به توسّط «عدّة» ازابوالمـفضّل نـقل‌می‌کند، در آغاز این قسـمت از روایـات امـالی،اشخاصـی را که واسطه بین او و ابو المفضّل‌می‌باشد،نام می‌برد[96] که شیخ‌مفید در میان این افراد نیست.

---

94. امالیشیخ،جزء2،ص 56،جزء 9،ص 169.

95. بحار الانوار ج 37،ص 123.

96. امـالی شـیخ،اول جزء 61،«عده«شیخ به ابو المفضل به گونهء صحیح چنین اسـت:حسـین بنعبیـد اللـه،احمـدبن عبـدون،ابـو طالب بن عزور،ابو الحسن صقّال و ابو علی حسن بن اسماعیلبن اشناس.

نگارنده،جز در این یک مورد دراربعین‌شهید (قدّس‌سرّه) در جای‌دیگری روایت شیخ مفید را از ابو المفضّل ندیده است.راوی این خبر از شیخ‌مفید، سیّد مرتضی علی بن‌حسین موسوی است نه شیخ طوسی.بنابراین ما روایتی که در آن شیخ مفید،واسطه بین‌شیخ‌طوسی‌و ابو المفضّل شیبانی باشد نیافتیم.بنابراین شیخ مفید،جزء عدّهٔ شیخ طوسی به ابو المفضّل نیست.

در اینجااشاره به نکته مهمی مناسب است و آن اینکه گویا ابو المفضّل‌شیبانی درآغاز در نزد محدّثان،آبرومندبوده‌است ولی پس از مدتی آنان،وی‌را به ضعف شناختند.ابو العباس نجاشی خود پس از شنیدن روایات فراوانی از وی،به جهت تضعیف اصحاب،از روایت از او خودداری کرده است.[97]

بنابراین،شاید شیخ مفید در آغاز از ابو المفضّل شیبانی‌حدیث‌شنیده‌است و چون در آن زمانها به وثاقت وی اذعان داشته از او نقل روایت نموده‌است.سیّد مرتضی(قده) که از کبار شاگردان او بوده در آن زمانها،روایت وی‌از ابو المفضّل شیبانی راشنیده‌بوده است ولی هنگامی که شیخ طوسی به بغداد می‌آید(سال 408 ق) مفید (متوفی 413 ق) که سالهای پایانی عمر خود را می‌گذرانده، ابو المفضّل را ثقه نمی‌دانسته؛ بنابراین برای شیخ طوسی روایتی از وی نقل ننموده‌است. ویا به خاطر اشتهار ابو المفضّل به عدم وثاقت،از نقل‌حدیث از وی خودداری ورزیده است.

-18ابو حفص محمّد بن عثمان صیرفیّ (امالی شیخ جزء 8،ص 214) محتمل است که این نام مصحّف‌بودته، صحیح‌آن‌ابو حفص عمر بن‌محمّد صیرفی (رقم) بوده‌است‌که در آن،عمر به عثمان تصحیف گردیده، نام وی و نام پدر جابجا شد هاست.این‌دو گونه

تصحیف هردو تصحیفی‌شایعند.مؤیّد این احتمال آن‌است‌که‌ابو حفص معمو لا کنیهٔ نامیده‌شدگان به‌عمر است.

-19محمّد بن‌عمر بن یحیی علوی حسینی(فهرست شیخ،ص 18، رقم 52)

-20ابو الحسین محمّد بن هارون بن موسی تلّعکبری(فرج المهموم، ص 236)

وی در طبقهٔشیوخ‌مفیدنبوده بلکه معاصر با او و احتمالا کمی متأخر از وی بوده است.[98] و

---

97. رجال نجاشی،رقم1059.

98. نجاشی در ترجهٔ هارون بن موسیتلّعکبریگویدمن در خانهٔ وی با فرزندش ابو جعفر حاضر میگردیم درحالیکه مردمان بر

شیخ مفید تنها داستانی را از وی نقل می‌کند.

-21ابو محمّد هارون بـن مـوسی تــلّعکبری(م)(مشـیخهٔتهذیبو استبصـار در ضـمن طریـق بـه ابراهیم بن اسحاق احمری[99] ؛(اقبال،اول اعمال‌شهر رمضان،ص)

با افزودن نام ایـن افـراد بـه فهرست مشایخ مفید این فهرست به 71 تا 75 نفر می‌رسد. [100]

در خاتمهٔاین‌بحث‌مـناسب اسـت به چند مطلب اشاره کنیم:

مطلب اوّل:مصحّح‌فـهرست شـیخ در مـقدّمه این کتاب نگاشته اسـت کـه: «ممارسـت و تتبّـع در کتاب‌فهرست‌شیخ حکم می‌کند که وی‌درمورد «عـدّة من‌اصـحابنا»و«جماعة‌من‌اصـحابنا»اصـطلاح خـاصی دارد و هـرگاه این‌کلمه‌رابه کار می‌برد شیخ مـفید نـیز یـکی از ایـشان است.[101]

اما مـا شاهدو دلیل گـویائی بـر این سخن نیـافتیم. شـایدچون در پـاره‌ای از مـوادبرخی‌از«عـدّة» یـا«جماعـة» را معـرفی نمـوده و نام‌شـیخ‌مفید را در میـان آنهـا آورده[102] ،این ســخن را ســبب گـردیده است.ولی این مطلب به‌هیچ‌وجه،دلیلی‌برآن ادعـاء کــلی و عـمومی‌نــیست،ودرثــانی در مـواردی‌نـیزنام مفید در ضـمن«جماعـة»نیامده‌اسـت.مثلادر تـرجمهٔ احمـد بن محمّـد بن عیسـی می‌نویسـد: عــدة من اصـحابنا منهم الحسـین بن عبیــدالله‌و ابن ابی جیــد عن احمدبن‌محمّــدبن یحیی‌العطار...[103]

وی[حدیث]میخواندند[رجال نجاشی،رقم1184[. بدرستیمعلومنیستکه ابو جعفر و ابو الحـسین هـردو کـنیهٔ یـک نفـر اسـت یـا دو نفر. مؤیدوحـدتایـن دو آن اسـت که ابو جعفر معمو لا کنیه کسانی اسـت کـهمحمّدنامدارند . تعدد کنیه نیز طبیعی اسـت. نجاشـی خـود هم مکنّی بـه ابـو الحــسین و هــم مکنّیبهـابو العباسـبوده اســت.(ر کــ:خلاصـهٔ علامـه حــلّی ص 20 رقــم 52 و ص 95.فـتحالابوابص 182،190).

99. عبارت مشیخه چنین است:و ما ذکـرته عـن ابراهیم بن اسحاق الاحمری فقد اخبرنی به[الشیخ]ابو عبدالله[و]الحسینبن عبیـد الله عـن ابـی محمّد هارون بن موسی التلّعکبری...در برخی از نـسخههایتهذیبکلمه«واو»دراین عـبارت وجـود ندارد.بنــابراین راوی از تلّعکبریتنها حسین بن عـبید الله غـضائری است که مکنّیبهابوعبد الله میباشد.مؤیّد این نسخه آناسـت کـه در فهرسـت شــیخ در ضـمنطریقبه ابراهیم احمری،تنها نـام حـسین بـن عبید الله از تلّعکبری دیــده مــیشود.عبـارت اقبـال نـیز-چنانکـه گذشـت-هرچنـد ظـاهر درشـاگردیمفید در نزد تلّعکبری است ولی در این معنا صریح نیست.

100. البته اگر تلّعکبریو حسین بن علی بن حـسین را بـهحسابنیاوریم،تعداداین فهرست بهحد اقـل 69 نـفر میرسد.

101. مقدمه فهرست شیخ،ص«ل».

102. فهرست شیخ،رقم 6،53،55،60،74،130،184،494،579،588،592،695 و نیز 56.

103. فهرست شیخ،رقم65 و نیز875.

به‌هرحال این‌ادّعا به‌خودی‌خود نیز ادّعاءمبهمی است.آیا مراد این‌است که منظور از«عدة» در همه‌جا یکی است و یا اینکه «عدّة» در مواضع‌مختلف به‌اشخاص‌متفاوتی اطلاق می‌شده است؟ ولی در این‌جهت‌که‌شیخ‌مفیدیکی‌از آنهاست مشترک‌می‌باشند.هردواحتمال عجیب به نظر می‌آید. بویژه احتمال دوم-که ظاهرا مراد مصحّح فهرست شیخ نیز همین است-زیرا اینگونه اصطلاح‌سازی‌بسیارغریب‌می‌نماید.

به‌هرحال در پاره‌ای از موارد شواهدی وجود دارد که می‌رساند شیخ‌مفید مطمئنّا جزء«عدّة» نیست.مثلا اشاره نمودیم که شیخ مفید یکی از افراد عدّه‌ای که از ابو المفضّل روایت می‌کنند نبوده‌است.شیخ طوسی در فهرست در بیشتر موارد عبارت«عدّة»را در مورد ابو المفضّل شیبانی به کار می‌برد که تعداد این موارد نزدیک به 400 مورد است.

بدین‌ترتیب کسانی چون ابن عیّاش جوهری و ابن‌نوح‌سیرافی را که‌شیخ طوسی به توسّط«عدّة»از آنها روایت می‌کند[104] نمی‌توان از مشایخ مفید به حساب آورد.

مطب دوّم:در برخی از اسناد دیگر به نام مشایخ دیگری برای شیخ‌مفید برمی‌خوریم که نادرست بوده،ازغلط‌بودن نسخه ناشی شده است.ما به جهت اختصار از ذکر این موارد خودداری نموده،تنها به یک مورد اشاره‌می‌کنیم:در کتاب سعد السعود می‌خوانیم:

فصل:فیما تذکره من‌الجزءالاول من آی القرآن المنزلةفی‌امیر المؤمنین، ذکر انّها تألیف المفید محمّد بن محمّد بن النعمان نذکر فیها حدیثا واحدا... بلفظه:و قال:أخبرنی أحمد بن أبی هراسة عن إبراهیم بن إسحاق[105]...

انتساب کتاب‌مذکوربه شیخ مفید که‌مرحوم‌سیّد بن طاووس به گونه‌تردیدآمیزی از آن یاد کرده،ظاهرا درست نیست؛زیرا احمد بن ابی هراسة در این سند همان احمد بن نصر بن سعید الباهلی معروف به ابن ابی هراسه‌است که‌دررجال شیخ،ترجمه شده،وی متوفّای سال 333 ق،یعنی 3 سال

قبل از و لادت شیخ مفید می‌باشد[106] بنابراین راوی از ابن ابی هراسة نمی‌تواند شیخ مفیدباشد.

104. غیبة شیخ طوسی،ص 196،243؛فهرست شیخ،ص 27،رقم 107.

105. سعد السعود،ص 116.

106. رجال شیخ،ص 244،رقم 13.

البته با توجه‌به کلمه «و قال» در عبارت این کتاب احتمال می‌رود که‌مرجع ضمیر در«قال» مؤلف کتاب نباشد بلک شخص دیگری بوده-که‌نام‌وی در اسناد پیشین آن کتاب آمده و در سعد السعودنقل‌نشده-واز احمد بن‌ابی هراسه نقل حدیث کرده است.

قویترین احتمال در این باره آن است که کتاب مذکور،تمام یاقسمتی از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» تألیف دانشمند بزرگ امامی محمّد بن‌عبّاس‌بن‌ماهیارمعروف به ابن جحام باشد. [107]

ابن ماهیار در روایات بسیاری از احمد بن هوذه باهلی(که همان‌احمد بن ابی هراسه است)روایت می‌کند.[108]

مطلب سوّم:ابن فوطی در تلخیص مجمع الآداب،شیخ مفید رابا لقبش‌عنوان کرده می‌نویسد:

ابو بکرمحمّد بن محمّد بن النعمان الحارثی الفقیه الاصولی،روی عن‌والده،و له تصانیف منها:

کتاب نهج البیان فی حقیقة الایمان...کتاب الرساله المقنعة فی شرائع‌الاسلام و وجوه القضایا و الاحکام...[109]

خصوصیاتی که در ادامهٔ کلام ابن فوطی آمده است بدون تردیدمربوط به‌شیخ مفید امامی است اما از کنیه‌ای که وی برای مفید ذکر می‌کند در هیچ‌مصدر-نه شیعی و نه سنی-نشانی دیده نمی‌شود و بدون شک اشتباه است. روایت مفید از پدرش نیزدرغیر این کتاب در هیچ مصدری دیده نشده است. نگارنده در این مورد،تا آنجا که می‌توانسته در جمیع کتابهای حدیثی چاپی و خطی-که در دسترس داشته-تفحّص نموده و اثری از آن‌نیافته‌است.بنابراین، این قسمت از عبارت ابن فوطی نیز می‌باید اشتباه باشد.ممکن است وی شیخ‌مفید امامی را با شخص دیگری که ملقب به مفید و مکنّی به ابو بکر بوده و از پدرش‌هم‌روایت کرده است اشتباه گرفته‌باشدو یا اینکه در نسخهٔ موجود تلخیص مجمع الآداب تحریفاتی رخ داده باشد.و ممکن است منشأ اشتباه آن‌باشد که برخی از مشایخ مفیدمانندصدوق‌و احمد بن محمّد بن حسن بن‌ولید و

---

107. ر ک:رجال نجاشی،رقم1030؛فهرست شیخ،ص 149،رقم 638.

108. تأویل الآیات،ص 181،291،336،428،432،454،472 و موارد بسیار دیگر.

109. مجله تراثنا،شماره 21،مقالهٔ الغدیر فی التراث الاسلامی،ص 203 به قنل از تلخیص مجمع الاداب،مجلد پنجم،ص 521،رقم 1597.

جعفـربن محمّـد بن قولویـه و محمّـد بن احــمد بــن داود از پدرانشـان روایت‌کرده‌انـد.شـاید در مـوردی،مفیـد از یکی از این‌مشـایخ‌ازپدرش روایت نمـوده و نـام‌این شـیخ در نسـخه‌ای سـاقط گردیده،وبه حسب ظاهر نسخه،مفید راوی آن‌حدیث از پدرش بـه نـظر آمـده است،و ابن فـوطی به این نسخه محرّف‌اعتماد کرده‌چنین‌نـوشته است،به‌هرحال ابن فـوطی در اینجـا قطعـا مـرتکب اشتباهی‌شده است؛زیرا اگرهم‌مفید از پدرش روایت نموده باشد بسیار نـادر بـوده و هــیچ‌تناسب نـدارد بـه جای ذکر مشایخ‌معروف‌شیخ‌مفید،تنها نام پدرش آورده‌شود.

موقعیت سـیاسی بـغداد در عصرشیخ‌مفید

با ورود احمد معزّ الدّولـه در سـال 334 بـه بغـداد و تأسـیس شـاخه‌ای از حکـومت آل‌بـویه‌دراین شهر،صفحهٔ نوینی از تاریخ بـغداد گـشوده شد.

در ایـن دوران از فشاری که ازناحیهٔخلفـاء عبّاسـی بـه شـیعیان وارد می‌گشـت تـا حـدود زیـادی کـاسته شـد و آنـها توانستندآزادانه‌عقایدخویش را به‌دیگران ارائه دهند و در

پاسداری از این آراء با دیگران به‌بحث‌بنشینند،آنها توانستند مـراسم خـاصّ مــذهبی خـویش را در ایّام سرور و عزا برپا دارند.سال352 اوّلین‌سـالی‌بود کـه عـزاداری علـنی،در سـطح وســیعی در روز عـاشورا و جشن و شادی و آذین‌بندی درروزغدیر در بغداد برگزار شد.

در دوران معزّ الدّوله و پس از وی،ازخلافت‌جزاسمی برجای نـبود، مطیع خـلیفهٔ عــبّاسی(334-363) در مقابل امیر بویهی اصلا از خود اختیاری‌نداشت.

معـزّ الدوّلـه بـرخلاف سـایرآل‌بویه‌تندخو بـود ولی نسـبت بـه خلفای‌عبّاسـی از عــدل و انــصاف بیشـتری برخورداربـودو اصـو لا حکمرانـان آل بویـه در این جهت از عبّاسـیان برتـری چشـمگیری داشـتند.غـیر شــیعیان نــیز درزمــان‌امارت‌ایشان از آزادی برخـوردار بـوده و از نـاحیهٔ حکـومت فشاری بر آنان‌واردنمی‌آمد.[110] البته باید به مطلبی در بررسی زنـدگی سـلاطین‌و حـمرانان‌تــوجه نمـود و آن این‌کـه شـیوهٔ زمامــداری و مملکت‌داری‌آنهـا را می‌بایســت در مقایســه بـا سـایر فرمانروایان سنجید و نـباید انــتظار داشــت که‌رفتارآنهـا بـا رفتـار انسـانهای‌پرهیزکار و متّقی‌کـه نفس‌خویش‌رادر کانون مجاهدت سوخته‌اند، همانند باشد.

حکومت آل بویه‌نیزمـانند دیـگر حـکومتها از تندخویی،شدّت عمل، ظلم و جور،قتـل بی‌گناهـان بـه

---

110. آل بـویه،علی اصغر فقیهی مقدمهچاپدومـ،وص 476.ونـیز ببینید المـنتظمابـنجـوزی، ج /7 277.

اتّهامــات واهی‌و انجــام کارهــای نادرســت در جهت‌تحکیم اساس‌حـــکومت،خــالی نبــود ولی اینان‌درمقایسه با بسیاری از حکمرانان،حاکمان دادگستری‌تلقّی‌می‌شدند.

باری،معزّ الدّوله در سال 356 در بغداد درگذشت و فرزندش عزّ الدّوله‌بختیار به‌امـارت‌رسید.

عــزّ الدّولــه بـــا وجــود پاره‌ای‌صــفات‌نیک-ماننــدارج نهــادن به‌علم‌و عــالم- کفــایت سیاســی و قدرت‌مدیریت و حـکمرانی لازم را نـداشت و معمو لا جز به‌لهو و لعب و خوشگذرانی‌و قماربـازی بـه چـیز دیـگری نمی‌اندیشـید،بی‌لیاقتی‌وی‌سبب‌شـد که‌درهـرمحلّه‌ای از مــحلاّت بــغدادعدّه‌ای از رؤسای عیّاران‌حکم رانند و از مردم مالیات گیرند و با دیگران به جنگ‌و نبرد بـرخیزند،[111]

عیّاران بـغداد انسانهای شرورو فاسدی‌بودند که کسی از آزار آنها درامان‌نبود.[112]

در سال،مطیع،خلیفهٔ‌عبّاسی‌خودرا از خـلافت خـلع نموده آن را به‌پسرش عبد الکـریم ملقّب بــه طائع(363-381)واگذار کرد.

در زمـان عـزّ الدّولـه بــرخی از اتــراک کـه از دوران معـزّ الدولـه در سـپاه‌آل بویه‌داخـل شــده بـودند،اقتدار بیشتری پیـدا کردنـد ازجملـه سـبکتکین قائـد تـرک که‌در بـرهه‌ای از دوران حکـومت بختیـار،دعـوی اسـتقلال ســر داد و هــمین خـود از عوامـل فتنـه و آشـوب در بــغداد گــشت.[113]

سرانجام‌عـضدالدّوله که بر شـیراز و اصـفهان حکم می‌راند بـه جــانب بــغداد آمـد،عـزّ الدولـه را شکســت داد و خـود ادارهٔ امـور بغـداد را بـه عهـده گـرفت.عضـد الدّولـه سـلطان بـا کفـایت و سیاستمدار لایقی‌بودو قـدرت کـشورداری وی در طول تاریخ بی‌نظـیر اسـت.بـا ورود وی به‌بغـداد در سـال 367 آتـش آشوب در بـغداد خـاموش گـردید،و این شهرکه‌در اثــر جنگهـا و خونریزیهـا و آتش‌سوزیهای‌ناشی از جنگ و عوامل طبیعی به‌ویرانی گراییـده بـود،رو بـه آبـادانی نهـاد،لایـروبی نهرها،احداث پلها،وسعت‌بخشیدن بــه پـل بــزرگ بغـداد،توسـعهٔ کشـاورزی و باغـداری، تشـویق مردم به آبـاد سازی‌شـهرو کـمک مـالی بـه‌آنهادر این امــر،سـاختن بــیمارستان...از خدمات‌عضـد الّدوله در بغداد بود.

همین کارها بود که بغداد را به نیکوترین صورت ممکن درآورد و بار دیگـراین شــهر را در زمـرهٔ

---

111. تجارب الامم،وقایع سال 356 ج 234/2.کامل ابن اثیر ج 576/8،619،سال 356،361.

112. آل بویه874/،365.

113. تجارب الامم،سال 363 به بعد ص 326،328.کـامل ابـناثیر،635/8.

زیباترین شهرهای جهان قرار داد.عضد الدوله خود در سلک‌دانشمندان بود،و در پناه وی عالمان در رشته‌های گوناگون به تحقیق و تدقیق‌می‌پرداختند،صفات ناپسندیدهٔ کمی نیز در وی‌دیده‌می‌شود که‌در مقابل‌صفات نیکو و خدمات وی چندان جلوه نمی‌کند.

ابو علی مسکویه پس از شرح مفصّلی از خدمات‌عضد الدوله می‌نویسد: این برکات بر ما فزونی می‌گرفت که امر خدای‌راکه‌از آن گریزی نیست در رسید.[114]

عضد الدوله در سال 372 درگذشت،وی را در جوار تربت علوی به خاک‌سپردند،پس ازوی پسرش صمصام الدّوله به سلطنت رسید.وی پس از نزدیک به چهار سال حکومت‌درپی‌جنگی که بین وی و برادرش شرف‌الدّوله به وقوع پیوست ناگزیر شد امارت بغداد رابه وی واگذارد،از این ایّام، دولت آل بویه به سستی گرایید.

پس از مرگ شرف‌الدّوله در سال 379 برادروی ابو نصر بهاء الدّوله به‌سلطنت رسید.در سال 381 بهاء الدّوله به تحریک ابو الحسن بن معلم که بر دستگاه سلطنت وی چیره گشته، در مملکتش حکم می‌راند،طائع را از خلافت‌برکنار کرد و وی را دستگیر نموده و قادر را به جای وی نشاند،با روی کار آمدن‌قادر،خلافت عبّاسی از نو رونق گرفت و از نفوذ آل بویه بر آن بسیار کاسته شد. در سال 389 ابوعلی پسر استاد هرمز که از بهاء الدّوله فرمان می‌برد،شیراز را فتح کرد و در پی فتح شیراز بهاء الدّوله به شیراز رفته،در آنجا مستقر شد و بغداد و سایر نواحی عراق را به نمایندگان خود سپرد و از این به بعد این نمایندگان و وزرای حاکمان آل بویه،بازیگران اصلی در صحنه سیاست بغداد بودند.

شاپور بن اردشیر،ابو علی‌پسراستاد هرمز ملقّب به عمید الجیوش و فخر الملک ابو غالب،نمایندگان مهم بهاء الدّوله در بغداد بودند.

در این دوران نیز گاه‌وبیگاه ترکان بر علیه نمایندگان بهاء الدّوله به‌شورش می‌پرداختند،فساد و آشوب‌عیّاران‌نیز بر وخامت اوضاع می‌افزود.[115]

بهاء الدّوله‌درسال 403 درگذشت و در نجف اشرف مدفون گردید.

سلطان الدّوله پسر بهاء الدّوله پس از پدر زمام امر را بر عهده‌گرفت. فخرالملک‌ابو غالب که

---

114. تجارب الامم،ج /2ص 408 سال369.

115. کامل ابن اثیر سال 391،ج 168/9،سال 392،ص 171،سال 393،ص 178.

نسبت به شیعیان نظر مساعدی‌داشت‌همچنان نایب‌سلطان الدّوله در عراق و وزیر او بود،اما سرانجام وی را در سال 406 س از پنج سال نیابت‌دربغدادبه دستور سلطان الدّوله کشتند،پس از وی حسن بن‌سهلان به‌وزارت رسید.سالهای پایانی عمر شیخ مفید با دوران حکمرانی‌مشرّف الدّوله (411-416)برادر سلطان الدّوله مصادف بود.

آنچه گفته شد اشارتی گذرابه‌وقایع‌مهمّ سیاسی دوران مفید بود.شرح‌و تفصیل این حوادث را در کتب‌تاریخ‌بویژه تجارب الامم مسکویه می‌توان دید. کتاب ارزشمند و بسیار جالب آل بویه تألیف دانشمند محترم جناب‌آقای‌علی‌اصغرفقیهی نیز مرجعی مطمئن برای فارسی‌زبانان در این زمینه است.آنچه در این دوران‌ازاهمیّت‌ویژه‌ای برخوردار می‌باشد آشوبهایی است که گاه‌وبیگاه‌آرامش بغداد را به مخاطره می‌افکنده است،دقّت دراین‌وقایع‌بر ارج کاری که‌شیخ مفیددراین میانه انجام داد شاهدی است گویا،ازاین‌رو بحث مستقلّی را به این امر اختصاص‌دادیم.

فتنه و آشوب در بغداد

متأسّفانه در این دوران،بارها آتش فتنه بین شیعیان و سنّیان شعله‌ور شد ودرپی آن خونهایی ریخته و خانه‌هایی خراب و محلّه‌هایی ویران گشت، اسف‌بارتر آنک برخی‌ازاین‌نزاعها هنگامی رخ می‌داده که سرحدهای‌دار الاسلام از جانب رومیان مسیحی تهدید می‌شد و حکمرانان‌شیعی‌آل‌حمدان مشغول پیکار با کفّار بودند.جنگ مسلمانان و مسیحیان تا سال 362 که‌دمستق‌حکمران‌روم شرقی به اسارت مسلمانان افتاد،ادامه یافت.

باری بغداد در سالهای 338،340،346،348،349،352،361 (یا (362)، 363،364،380،381،382،384،391،393،398،406،408 ،409،...شاهد فتنه و آشوب‌و منازعات‌شدید مذهبی بود.

تفصیل این حوادث را در کتابهای تاریخی که به ترتیب‌سالهانگاشته‌شده،مانند تجارب الامم ابو علی مسکویه،منتظم ابن جوزی،عبر ذهبی،کامل‌ابن اثیر،البدایة و النهایهء ابن کثیر،...می‌توان دید.

عوامل چندی‌درایجاد اینگونه فتنه‌ها دخیل بود،حتی عزاداری بر امام‌حسین(ع)بر برخی از

متعصّبین اهل‌سنّت،گران‌تمام شده،منازعات خونین‌در می‌گرفت[116] و این واقعا

باعث‌شگفتی‌و تأسّف است که چگونه کسانی که‌خود رامسلمان‌و پیرو پیامبر(ص)می‌خوانند از عزاداری بر فرزند پیامبر

(ص)و نور چشم‌زهرای‌اطهر(ع)به خشم‌آیند.

عده‌ای ازعوام اهل سنّت در سال 389 به‌مقابله با شیعه به گرامیداشت‌روز غار-روزی که پیامبر(ص)به همراه ابو بکر به‌هنگام‌هجرت در غار ثور پنهان شد-در روزذی الحجّه(هشت روزپس‌از عید غدیر) به جشن و شادی‌پرداختند،مورّخان‌اهل تسنن مانند ذهبی و ابن کثیر و ابن عماد حنبلی‌می‌نویسند که این‌ازنادانی این گروه بود،چه اختفای‌پیامبردرغار ثور به‌یقین‌دراواخر ماه صفر یااوایل‌ربیع الاوّل رخ داد و پیامبر(ص)در روز 12 ربیع الاوّل وارد مدینه شد.[117]

این گروه درهشت‌روز پس از عاشورا نیز به‌عنوان«مقتل‌مصعب بن‌عمیر»به‌عزاداری‌مشغول‌بودند.

انتخاب مصعب بن عمیربرای عزاداری می‌تواند از مجموعه عواملی‌چون کشته شدن مصعب به دست حکومت وقت و فاصله‌ای‌که‌بین مصعب‌و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام‌بوده‌ناشی‌شده‌باشد.

باری بررسی کامل‌علل‌و عوامل مؤثّر در ایجاد و گسترش این آشوبها در حوصلهٔ این نوشتار نیست.فتنه‌انگیزی عیّاران، قصّه‌پردازان و واعظان‌بی‌سوادو عامی‌و آشوب‌طلبی سیاست‌پیشگان داعیه‌دار،در برافروخته شدن‌آتش فتنه‌نقش‌اساسی‌داشت.

هنگامی‌که به‌نزدعضد الدّوله از ویرانی بغداد و کم شدن جمعیت آن‌به سبب طاعون و نزاعهای مذهبی و آتش‌سوزیها و سیلها شکایت بردند در پاسخ گفت تنها عامل فتنه‌انگیزی در میان مردم این قصّه‌پردازان و موعظه‌گرانند.سپس دستور داد که هیچ‌کس به قصّه‌سرایی و موعظه‌خوانی در بغداد نپردازد و هیچ‌کس به‌نام‌کسی از صحابه گدایی نکند.[118]

آنچه در این‌جا باید بر آن تأکید کرد آن است که فتنه‌ها و آشوبهای مهم‌در دوران ضعف و ناتوانی

---

116. بنگرید به عنوان نمونه:البدایة و النهایةسال353 ج 253/11.

117. العبر فی خبر من غبر ج 176/2.البدایة و النهایة،ج 325/11.شذرات الذّهب،ج 130/3.

118. البدایة و النهایة،ج 11/ 289.منتظم،ج 7،ص 88.

آل بویه مـانند زمـان حکمرانی عزّالدوله‌و یا زمانهایی‌که امراء بویهی در بغداد نبودند،رخ می‌دد.

ابن اثیر در وقایع سال 380 می‌نویسد:

هنگامی‌که بـهاء الدّوله از بـغداد بـیرون رفت عیّاران دردوسـوی بغـداد دسـت بـه شـورش زدنـدو فتنه‌ها بین اهل سنت و شیعه رخ داده،کشتار و آتـش‌سوزی و چـپاول اموال و ویرانی خانه‌هـا بـه وقوع پیوست و اینها چند ماه ادامه‌داشت‌تابهاء الدّوله بـه بـغدادبازگشت.

متأسـفانه در ایـــن تنازعـات مـذهبی منـاطق شیعه‌نشـین چـون کـرخ و باب‌الطّـاق بارهـا دچـار آتش‌سوزیهای هولناکی شد که برخی از آنـها بـسیار دهشتناک‌است.

در سال 361(یا 362)در دوران حکومت عزّ الدّوله در اثرتعصب‌سبکتکین‌حاجب،فتنه و آشـوب در بغـداد بـالا گـرفت و هـــر روز فـــزونتر از پیـــش‌گشت.[119] در این هنگـام وزیـر ستم‌پیشـهء عـزّ الدّوله،ابو الفضل شیرازی،دسـتور داد کـه در کـرخ آتـــش افــکنند.کـرخ بخش‌مهم بغـداد، نـاحیهء شیعه‌نشین این شهر و بزرگترین مرکز تجارتی پایتخت عبّاسی بود.

در ایـن حـادثهءهولناک‌مردان‌و زنان بسیار در خانه‌ها و حمّامهـا سـوختند، حـتی بـــه نـــوشتهء ابن اثیر و ابن کثیر،17 هزار نفر و ســیصد دکـّان و خانه‌های‌بسـیار دچـار آتش سـوزی شـدند،هرچنـد ممکن است‌در این‌جا برای این‌دو اشتباهی‌رخ‌داده باشد.[120] ولی بـه‌هرحال بـزرگی این مصـیبت و بلیّه انکار ناپذیر اسـت،وسعت ایـن حادثه بـه‌حدّی بـود

کـه 33 مسجد در آتش آن سوخته‌بود.حال چه مقدار خـسارت مـــالی و جـانی بـر مـردم مظلـوم این‌منطقه وارد آمد خدا می‌داند!

هنوز یک یا دوسال از این واقـــعه نـــگذشته بـود کـه در سـال 363،کرخ‌بـار دیگـر در پی نزاعهـای مـذهبی دچار آتش‌سوزی شد،تاجران فـقیر شـدند و عیّاران بر اموال و کالاهـا و خـــانه‌هاو حـــریم

---

119. مسکویه و صاحبتکملهءتاریخ طـبریایـن حـادثه را در وقـایع سـال 361 نوشـتهاند امّـا ابنجـوزی این حادثـه را در سـال362 ذکرکرده است،ابن اثـیر و ابـن کثیر نیز در همینسال بهاین حادثهاشارهکردهاندولی هردو از وقوع فتنه و آشوب در سال 361 نـیز گزارش دادهاند.

120. عبارت تکملهء تـاریخ طـبری و منتظم ابن جوزی چنین است:و احصی ما احترق فکان سبعة عشـر الفـا و ثلاثمائـة دکّـان و ثـلاثمائة و عـشرین دارا اجرة ذلک فی الشهرثلاثةو اربعون الفــدینار...ممکن اســت این عــبارت را چــنین مــعنا کـنیم کـه تعـداد دکـّانهای سوخته 17300 بودهاست بلکه شاید این معنا با توجه به کلمه«ما احترق»ظاهر باشد ولی عبارت ابناثـیرچـنیناست،وکان عدة من احترق فیهسـبعةعـشرالف انـسان و ثـلاثمائة دکـان و کثیر من الدور... عـبارت ابـن کثیر نیز نظیر این است.

زندگی ایشان چیره گشتند و نظام‌مملکت ازهم پاشید.در این سال نزاع دینی با نزاع سیاسی درهم آمیخت و شیعیان به نفع دیلمان و عزّ الدّوله،و سنّیان به سود سبکتکین‌و ترکان شعار دادند.[121]

شبیه‌سازی جنگ جمل ازحکایات‌حیرت‌انگیزو فکرت‌سوز این‌سال بود و نشانگر آن‌که برخی‌هنوزاز شمشیر کافرستیز علی(ع)در هراس‌بودند و دکینهٔ جانشین پیامبر(ص)را در دل داشتند.31

باری کرخ قبل از این تاریخها در سال‌و پس از آن نیز در سال 398 در آتش نزاع مذهبی‌سوخت.

در سالهای آخر عمر شیخ مفید-در سال 408- قادر خلیفهٔ عبّاسی به‌پشتگرمی محمود غزنوی به قتل و تبعید و حبس‌گروههای‌بسیاری از فرقه‌های مذهبی مخالف خود ازجمله-به تعبیر مورّخین سنی -رافضیان‌پرداخت.

شیخ مفیددراین دوران پر آشوب ریاست طایفهٔ امامیّه را به عهده گرفت. پس از وفات شیخ مفید نیزاین‌فتنه‌هاو ظلمهایی که به شیعه می‌شد ادامه یافت.سالهای 416،422،424،425،432،437،440،441،443، 444،544،بسیار پرآشوب بود.

-در سال 416 درمحله‌کرخ و نیز خانه سیّد مرتضی آتش افکندند.[122]

-در ربیع الاوّل سال 443 فتنه و آشوب‌رابدانجا رسانیدند که حرم‌حضرت موسی بن جعفر(ع) را غارت کرده، ضریح دو امام شیعیان،حضرت‌امام کاظم و امام‌جواد(ع) را سوزاندند.در این حادثه قبور عدّه‌ای از آل بویه و (31)-در این سال گروهی‌ازاهل‌سنّت زنی

را بر یک جمل(شتر نر)سوار کرده وی را عایشه‌نامیدند و یک خودراطلحه و دیگری زبیر نامید،این گروه می‌گفتند که ما با اصحاب علی‌بن ابی‌طالب‌می‌جنگیم.(ر.ک.کامل‌ابن اثیر ج 632/8.البدایة و النهایة،ج 275/11)

وزرای شیعی‌و یا متمایل به شیعه نیز طعمهٔ حریق شد.[123]

---

121. تجارب الامم،سال 363،ج 328/2.

122. کامل ابن اثیر ج 34/9.البدایة و النهایة،ج 19/12.

123. منتظم ج 150/8.کامل ابن اثیر ج 577/9.البدایةو النهایة ج 62/12.

-در سالهای 444 و 445 نیزقسمتهائی‌از کرخ دچار آتش‌سوزی شد.[124]

-در سال 448 شیخ طوسی بناچار از بغداد به نجف کـوچ‌کـردو خانهء وی‌را غارت کردند.[125]

-در سـال 449 نـیز به خانهء وی هجوم بردند،کتابهاو دفاتر و کرسی‌کلام وی را سوزاندند و هرچه در آنجا یافتند،به یغما بردند...[126]

شیخ مفید در کرسی‌زعامت‌شیعه

مفید در زمان عضد الدّوله،سـلطان مقتـدر و دانشـمند آل بویـه بـا عظمت‌و جلالت‌می‌زیسـت.[127] مقام علمی و منزلت اجتماعی وی بدانجارسیدکـه‌عضدالدّوله در هـنگام بیماری به عیادتش رفته‌و در منزلش از وی دیدن می‌نمود و به وی می‌گفت:شفاعت کن کـه شـفاعتت پـذیرفته‌می‌گردد.[128] این‌عیادتها و ملاقاتها پیش از سال(سال‌وفات عضدالدّوله) وظـاهراپس از ورود وی بـه بغـداد (در سال) رخ‌داده است.شیخ مفید در هـنگام وفـات‌عضد الدّوله‌تنها 36 سال داشته‌است.

پیشتر در عـبارت ابـن نـدیم در فهرست دیدیم کـه در زمـان وی،ریاست‌شـیعیان در فقـه و کلام‌و حدیث بر عهدهء شیخ مفیدقرارگرفته بود.ابن‌ندیم‌درسـال(یـا 385) درگذشته[129] و مفیـد درهنگـام وفات وی 44 و یا حد اکثر 49 سال داشته است.

---

124. منتظم ج 157،154/8.کامل ابناثیر ج 593/9.

125. منتظم ج 173/8،البدایةو النهایة ج 69/12.

126. منتظم ج 179/8،کاملابن اثیر ج 638/9.

127. میزان الاعتدال ذهبی ج 26/4،30.دول الاسلام 216،لسان المیزان ج 368/5.

128. سیر اعـلامالنبلاء ج 344/71.لسان المیزان ج 368/5.شذراتالذهبج 200/3.العبر، ذهبی،ج 255/2.

129. ابن نجّار وفات ابن ندیم را به سال 385 نوشته است(ر.ک تاریخ التراث العربی بخشتدوین تـاریخی،جلـد اول،جـزء ثـانیص 292).ولی صفدی و مقریزی وفات وی را به سالدانستهاند(الوافی بالوفیات 197/2.مـقدمهء فهرست ندیم).در لسـان المـیزان ج 72/5 از قول ابو طاهر کرخی مینویسد:مات فی شـعبان سـنة ثمـان و ثلاثین.زرکلیـدراعلام ج29 6/گویـد:کلمهء اربعمائـة در این عبارت به اختصار ذکر نشده بنابراین وی متوفای 438 میباشد و از برخی مواضع فهرست ابــن نــدیم نـیز تأییـداتی بـر این تـاریخ آورهاند(ر.کتاریخ التراثالعربیص 292).ولی عبارت لسان المـیزان تصـحیف بـوده و صـحیح آن چنیناسـت «مـات فی شـعبان سـنة ثمانین و ثلاثمائة.در فهرست ابن ندیم نیز عبارات الحاقیاز غیرمنصنف فراوان دیــده مــیشود کهبهنمونهـای از آن اشـاره خـواهیم کـرد،نگارنـده تصـحیف در لسـان المـیزان را بهطـور احتمـالی ذکـر نمـوده بـود ولی بـا مراجعـه بـه نسـخه بسـیار معتـبری از اینکتاب،تصحیفدراین کتاب مسلّم گردید.بنابراینجاییبرای تفسیر زرکـلی بـاقی نمیماند. وصف این نسخه در بخش شـاگردان مفیـد خواهد آمد.

بسیاری برآنند که فهرست ابن‌ندیم‌در سال 377(که مفید تقریبا 40 سال‌داشته) پایان‌گرفته‌است.[130] ابن‌ندیم‌در اواخر مقالهء‌اول‌می‌نگارد که‌این،پایان آنچه تا اول شعبان 337 نگارش یافته می‌باشد. نظیر همین عبارت‌در اواخر مقالهء دوم دیده‌می‌شود.درآغازکتاب نیز سال 377 مذکور آمده است‌ودرترجمهء‌مرزبانی‌ابوعبیداللّه محمّد بن عمران نیز می‌نویسد که وی در این‌وقت که سال 377 می‌باشد زنده است و سپس برای سلامتی و طول‌عمر وی دعا می‌کند.[131] به‌هرحال توافق پایان پذیرفتن مقالهء اول و دوم در تاریخ‌اول شعبان 377 تعجّب برخی را برانگیخته و آنان را به توجیه واداشته‌است.[132] ولی به نظر می‌رسد که ندیم درابتداءتألیف فهرست‌به مانند سایر فهرست‌نگاران طرحی برای نوشتهء خود تهیه دیده و مقاله‌های گوناگونی‌برای آن در نظر گرفته است‌و هر آگاهی تازه‌ای که بدست می‌آورده،در مقالهء مناسب آن جای می‌داده‌است،بنابراین‌مقاله‌هاهمزمان تألیف شده و هیچ‌اشکالی ندارد که در اواخر هر دو مقاله از اول شعبان 377 سخن بگوید.با توجّه‌به قسمتهای زیادی از فهرست که در

نسخه‌های موجود،بیاض مانده‌است می‌توان گفت که‌تألیف‌این‌کتاب به اتمام نرسیده است و بعید نیست‌که پس از تاریخ 377 نیز تألیف فهرست‌ادامه داشته باشد و بر آن مطالبی‌افزوده شده باشد.آنچه مسلّم است تبییض فهرست‌قبل از مرگ علی‌بن‌عیسی‌رمّانی در سال 384 بوده است.[133] حال ترجمه مفید تا سال 377 نگارش‌یافته و یا پس از آن،روشن نیست.

به‌هرحال مفید در هنگام مرگ ندیم سن زیادی نداشته است و این خود حاکی ازعظمت فوق العادهء مفید می‌باشد که در چنین سنّی با حضور محدّثان‌برجسته‌ای چون هارون بن‌موسی‌تلّعکبری(حدود 300 یا قبل از آن-385) چنین مسئولیت بزرگی را بپذیرد،آن هم در آن

---

130. معجم الادباء،یاقوت حموی،ج 17/18.لسان المیزان ج 72/5.

131. فهرست ندیم،ص 146.ولی پس از این عبارت این جمله دیده میشود:و توفی رحمهالله فی سنة اربع و ثمانین و ثلاثمائةاینجمله ظاهرا از غیر مصنف بوده و از خطوط الحاقیاست که داخل متن شده است چنانچه در حاشیهء برخی نسخ بدان اشاره شده است.

132. مقدّمه فهرست ندیم.

133. فهرست ندیم69/.

دوران با آن موقعیت علمی و فرهنگی که پیشتر آن را به اجمال ترسیم کردیم،عصری که علوم‌مختلف‌نضج‌گرفت، و ازجمله علم کلام به بالاترین درجهٔ رشد خود رسید، دانشمندان هر فرقه درصدد دفاع از عقاید خود بودند و بحثها و مناظره‌های‌کلامی رواج فراوان داشت.در این هنگام شیخ مفیدبرای‌پاسداری‌از باروهای‌بلند حق بپا خاست‌و درمیدانی به وسعت دنیای بزرگ اسلام با حضور دانشمندان و فقیهان و متکلّمان و مناظران بسیار،همواره حضور داشت و پیوسته پیروزمند از میدان‌بیرون‌می‌آمد.[134]

گویند که وی تمامی کتابهای مخالفان را از حفظ‌نمودو بدینسان توانست‌که شبهه‌های آنان را پاسخ گوید. [135]

در خانهٔ شیخ مفید در درب ریاح-بدور از منازعات و کشمکشهای‌خونین مذهبی-مجلس‌بحثی‌برپامی‌شد که جمله علماء از مذاهب مختلف‌در آن شرکت می‌کردندو مفید با تمامی آنها به بحث می‌پرداخت.[136]

نمونه‌هایی از این مناظرات را در کتاب با ارزش«فصول مختاره»می‌بینیم‌که درآنهااوج‌مرتبت و ژرفایی اندیشه و تیزهوشی و لطافت فکر مفید به‌روشنی‌جلوه‌گراست.

ریاست جهان شیعه در آن عصر پرتلاطم و آشوب‌زده‌کارآسانی نبود و مفید به این مهم دست یازید و البته خود نیزازآسیب‌آشوبهای بغداد در امان‌نماند و سه بار در سالهای 392 یا 398،[137] و 393 409ازبغدادتبعید شد.از لّت یا علل این تبعیدها اطلاع دقیقی در دست نیست،متأسفانه کتابهای‌تاریخی مهم این‌زمانهاکه اکنون در اختیار ماست همگی تألیف مورّخین غیر شیعی است و ملعوم نیست‌که‌این‌کتابها از اعمال تعصّب در ثبت وقایع بر کنار باشد.به‌هرحال در این کتابها ماجرایی که‌به‌تبعید مفید در سال 398 انجامید بگونهٔ روشنتری نگاشته شده است. جرقّه آشوب از آنجازده‌شدکه‌یکی از اهالی محلّه سنّی‌نشین باب بصره به

---

134. میر حامد حسین55/.

135. سیر اعلام النبلاء ج 344/17.

136. منتظم ج 11/8.

137. ابن جوزی حادثهٔ تبعید مفید رادرسال 392 و ابن اثیر در سال 393 ذکر کرده است. شباهت تعبیرات ایندونشان میدهد که واقعه یکیبودهاست.

سـوی مــسجد مــفید در درب ریـاح‌رفت اوراآزار داده،بـه وی دشـنام داد و همین امــر بــاعث برانگیخته شدن‌احساسات شیعیان‌گردیدو در پی آن،حوادث انتقامی نسبت به قاضی‌ابو محمّـد بن اکفانی و ابـو حـامد اسفرایینی اتفاق‌افتـاده،آتش‌فتنه‌و آشــوب‌شعله‌ور شــد کــه بیش از دو مـاه ادامـه یافت.[138]

سرانجام عـمید الجیوش‌به‌شیخ مـفید پیـام داد که شهر را تـرک کنـد.وی‌نـیز در شـب یکشـنبه 23 رمضان از بغدادخارج‌و پس از چندی با وساطت علی‌بن مـزید بـه بغداد بازگشت.

با این‌حال‌شیخ مفید در نـزد خـلفاء نیز ازمـنزلتی‌والابـرخوردار بـود.[139] عظمنوی نه‌تنها در کتابهای عــلمای شــیعی جــلوه‌گر اســت بــلکه در کتابهای‌علمـای اهل‌سنّت‌نــیز این مطلب بـه خـوبی منعکس‌شده است.هرچند ترجمه‌ء مفید دربسیاری‌از این کتابها آکنده ازدشنام‌و ناسزا اسـت،لیکن از هــمین‌تعبیرات مــی‌توان بــه مــیزان نفــوذ وی در عصــر خــویش‌پی‌برد و اگــر پــروای آنـنبودکـه‌ذکـرایـن تـعبیرات مصداقی‌ازآیه‌ء شریفه‌ء:

انّ الّذین‌یحبّون أن تشیع‌الفاحشة فی الّذین آمنوا...

بشمار آید،تمامی این عبارات را ذکر می‌کردیم.

تنهـا در این‌جابه‌عبـارتی از خطیب بسـنده می‌کـنیم که‌درتـرجمه‌ء وی‌می‌نویســد:هلک‌به‌خلق‌من النّاس[140] (بوسیله وی گروهی‌از مـردمان به‌هلاکت رسیدند)

آنچه خطیب از روی تعصب،هلاکت می‌خواند،هدایت انسانهایی‌است که پرتو استدلالهای درخشـان مفیدزنگارهارا از قلبهاشان زدوده و صراط مستقیم‌رابرایشان‌نموده‌است.

ابن النقیب که‌درهنگام وفات شیخ مفید 108 سال داشته است در مرگ‌مفید برای تبریک و تهنیت جــــلوس نــــموده‌گفت:پس‌ازآن‌کــــه مــــرگ«ابن معلّم» را شــــاهد بــــودم،دیگــــر بــــرای من‌اهمیّتی‌نداردکه‌چه‌هنگام‌بمیرم.[141]

مفید در این مسئولیت از حـال خـویش نـیز غافـل نبـود.صـدقات وی بسـیار بـوده و خشـوع قلب

---

138. تفصیل واقـعه‌رادرمنظم ج 23/7 بنگرید.

139. سیر اعلام النبلاءج 344/17.

140. تاریخ بغداد ج 231/3.

141. تاریخ بغداد ج 382/10.

نیکویی داشت،بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و لباس خشن در بر می‌کرد.[142]

ابنحجر وی را«کثیر التّقشّف» (پاراسایی و زهد»می‌خواند.[143] و ابن ابی‌طیّ از وی با عنوان«شیخ مشایخ‌الصّوفیه»یادمی‌کند.[144]

ابویعلی جعفری-داماد مفید-گوید که وی جز پاره‌ای از شب در بستر نمی‌آرمید سپس از جا برخاسته نماز می‌خواند و یا مطالعه می‌نمود و یا تدریس‌می‌کرد و یا قرآن تلاوت می‌نمود.[145]

سیمای ظاهری‌وی را نیز چنین ترسیم کرده‌اند که شخصی لاغر اندام، میان‌قامت و گندمگون بود.[146]

شیخ مفید در کرسی تدریس و تألیف

مفید که در فنون مختلف‌علم-همچون‌کلام،فقه،اصول،رجال،تفسیر، نحو و شعر-یگانه عصر خویش‌بود.[147] تعلیم‌و آموزش را بسیار مهم‌می‌دانست و ازاین‌رو در این امر بسیار کوشا بود و همین امر سبب گردید که‌شاگردان بسیاری را تربیت کند.[148]

او به‌نیکی‌دریافته بود که یادگیری‌می‌بایست‌از خردسالی آغاز شود به‌این جهت در مکتب‌خانه‌ها و کارگاههای بافندگی جستجو می‌کرد و کودکان‌تیزهوش و مستعد را در نظر گرفته و با دادن پولی به پدر و مادرانشان،آنها را در اختیار خودگرفته‌به‌آنها دانش‌می‌آموخت.[149]

از کیفیت مجالس درس این دانشمند سترگ و کتبی که تدریس می‌نمود اطلاع دقیقی نداریم لیکن می‌توان ازلابلای فهرست شیخ و رجال نجاشی‌آگاهیهایی در این باره بدست آورد:

---

142. العبر ج 225/2.سیر اعلام النبلاء ج 244/17.مرآة الزمان ج 28/3. و نیز ببینید شذرات

مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید » شماره 92 (صفحه 104)

143. لسان المیزان ج 368/5.

144. العبر ج 225/2.شذرات الذهب ج 200/3.

145. لسان المیزان ج 368/5

146. العبر ج 225/2.شذرات الذهب ج 200/3.

147. سیر اعلام النبلاء ج 344/71.الوافی بالوفیات ج 16/1.

148. سیر اعلامالنبلاء ج 344/17.

149. سیر اعلام النبلاء ج 443/71.

شیخ طوسی‌درترجمهٔ شیخ مفید پس از ذکر جمله‌ای از کتب وی در فقه و کلام مانند مقنعه در فقه،ارشاد،ایضاح،افصاح،الفصول من‌العیون‌و المحسن و اشاره به سایر کتابهایش می‌نویسد:ما همهٔ این کتابها را درمحضر وی‌آموختیم،برخی‌را بر وی خواندیم و برخی دیگر را بارها بر وی‌می‌خواندند و ما می‌شنیدیم.[150] دوران شاگردی‌شیخ طوسی پنج سال آخر عمر شیخ مفید-یعنی از ورود شیخ به بغداد درسال 408 تا سال‌وفات‌مفید 413- بوده است.در طریق شیخ طوسی به بسیاری از کتابها،نام شیخ‌ابو عبد اللّه مفید به چشم می‌خورد.

نجاشی نیز در کتاب رجال بارها نام شیخ مفید را به عنوان«شیخنا ابو عبد اللّه» و یا «محمّد بن‌محمّد» و یا «محمّد» و غیر آن،در ذکر طرق به‌کتابها،آورده است.

در ظاهر،شیخ مفید اجازهٔ روایت این کتابها را به شیخ طوسی و نجاشی‌داده است،[151] بنابراین نمی‌باید این کتابهارادر شمار کتبی که مفید تدریس‌می‌کرد به حساب آورد.

نجاشی در پاره‌ای از موارد تصریح می‌کند که کتابهایی را بر شیخ مفید قرائت کرده آنها را از وی آموخته است.این کتابها عبارتنداز:

الف-کتابهای کلامی و حکمی

1-کتاب تنبیه،تألیف اسماعیل بن علی نوبختی(رقم 86)؛

2-کتاب کرّ و فرّ تألیف حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی(رقم100)؛

این‌دو کتاب هردو در موضوع امامت بوده‌اند.

3-کتاب آراء و دیانات‌ازحسن بن موسی نوبختی متکلّم نامدار.

نجاشی در ترجمهٔ وی می‌نویسد:له علی الاوائل کتب کثیرة منها:کتاب‌الاراء و الدّیانات.سپس در وصف این کتاب می‌گوید:کتابی بزرگ و نیکوست و مشتمل بر دانشهای بسیار.[152]

ب-کتابهای فقهی

1-کتاب احکام‌العبید تألیف حسین بن علی‌بن‌سفیان‌بزوفری(رقم(؛

2-برخی از کتابهای ابن قولویه.

---

150. فهرست شیخ رقم 696.

151. نگارنده در این باره بهتفصیلدررسالهٔ مستقلی بحث کرده است،به امید خدا اینرسالهبزودیبرای چاپ آماده خواهد شد.

152. رجال نجاشی،رقم 841.

نجاشی در ترجمهء ابن قولویه می‌گوید:...و بر وی شیوخ ما ابو عبد اللّه‌فقه خواند و از وی بار دانش بر دوش کشید و هرآنچه مردمان‌دروصف‌وی‌از نیکویی و وثاقت و فقاهت گویند،وی برتر از آن‌است و او راست کتابهایی‌نیکو.سپس 32 کتاب را نام می‌برد و می‌نویسد:اکثر این کتابها را بر شیخ ما ابوعبداللّه[مفید]رحمه‌اللّه و بر حسین بن عبید اللّه[غضائری]رحمه اللّه‌خواندم(رقم 813)

از این تعبیربه‌درستی‌برنمی‌آید که آیا نجاشی اکثر کتابهای ابن قولویه را یک بار بر مفید و بار دیگر برحسین‌بن‌عبید اللّه خوانده است و یا این‌که‌کتابهایی را که نزد این دودانشمندفراگرفته،بر روی هم اکثر کتابهای ابن‌قولویه را تشکیل می‌دهد.

کتابهای شیخ مفید نیز بیشتر درکلام‌یافقه بوده است،فهرست کتب‌مفید در کتابهای چندی به تفصیل ذکر شده ما پس ازاین‌بار دیگر در این باره‌دامن سخن را خواهیم گسترد.[153] با یک نگاه کوتاه به‌عناوین‌این‌کتابها در می‌یابیم که مفید اکثر آنها را در دفاع از مکتب اهل بیت عصمت(ع) وبر طرف‌کردن شبهات مخالفین و زدودن اندیشه‌های ناصواب و پاسخ به‌پرسشهای گوناگون که ازدورو نزدیک به حضورش می‌رسید نگاشت.بسیاری‌از کتابهای فقهی مفید و کتابهای تاریخی وی مانند ارشاد نیز در حقیقت‌کتاب‌کلامی‌اند،این‌همه به اقتضاء شرایط زمان و برای حفظ کیان تشیّع بوده‌است.

شیخ مفیددرسالهای آخر عمر خود جلسات حدیثی داشته‌که‌درآن‌روایاتی چند،در دو محور امامت و اخلاق،املاءمی‌نموده‌است،این مجموعه‌احادیث،کتابی ارزشمند به نام امالی را پدید آورده است که موضوع بحثی‌مستقل‌است‌که به خواست خدا به‌آن‌خواهیم پرداخت.

شاگردان شیخ‌مفید

در بحث پیش از ابن ابی طی‌نقل‌نمودیم که شیخ مفید با کوشش بسیار به‌تربیت شاگردان پرداخت و بدین‌جهت‌شاگردان وی بسیار گشتند64از انبوه‌شاگردان اوتنها نام

---

153. بنگرید 1-رجال نجاشی رقم 1067.2-فهرست شیخ طوسی رقم 696.3-معالم العلماء ابن شهرآشوب، 100؛نجف،ص 112.4-اندیشههای کلامی شیخ مفید،از ص 34 تا 66.5-مقدمهء تهذیب از ص 22تاص 30.6-مقدمهء امالی مفید ص 12 تا 24. و نیز 7-میر حامد حسین ص 26.8-مجلهء تراثناشماره‌ء31،مقاله‌ءالشیخ المفید،دراسة فیکتبه الکلامیه،محمد علی حائری خرمآبادی، ص 49 به بعد.9-تاریخ التراثالعربی.قسمالفقه،المجلدالاول،الجزء الثالث113/ تا 413.

عــده معــدودی‌درکتب تــراجم ذکــر شــده اســت.تعداداین‌شاگردان‌هــرچند انــدک اســت ولی درخشانترین چهره‌های امامی در میان آنها دیده می‌شوند.

سیّد مرتضی علم‌الهدی(553-634ق)و برادرش سیّد رضـی(953-ـ 604 قــ)،ابوالعبّاس‌نجاشـی(054-273ق)،شیخ طوسی(583-064 ق)، ابویعلی‌جعفری(-364یا 564)،ابو الفرج مظفّربن‌علی حمدانی،ابو الفتح‌کراجکی(-944 قـ)،سلاّر(سالار)دیلمی(-844 قــ)،جعفـر بـــن محمـد دوریسـتی(083-ق)،احمد بن علی بن قدامه(-ـ684 ق)،ابو الوفاء (64)-سیر اعلام‌النبلاء،ج،ص 443. محمدی موصلی،...از این شـخصیت‌ها هـستندکه‌نام آنان‌درمقدمّه‌تهذیب بر امالی مفید ذکرشده است.[154]

راویان امالی مفیـد-کـه در بحث مسـتقلی از آن سـخن خـواهیم گــفت-نـیز در شـــمار شـاگردان شـیخ‌مفیدند،شرح‌فضــائل این عالمــان فرزانــه در این‌مختصــر نمی‌گنجــدو مقاله‌های‌مســتقلی‌را می‌طلبد.

ما درایـنجاتـنها به مقـام اجتمـاعی برجسـته‌ترین شـاگرد شـیخ مــفید کـــه در نـــزد وی از احـترام ویژه‌ای برخوردار بوداشارتی‌گذرامی‌نمائیم:

سیّد مرتضی

شهید اول مـی‌نویسد:روزی مـفید در مجلس‌درس‌سیّدمرتضی‌حاضر گشت.سـیّدازجا برخاسـته او را در جای خود نشاند و در پیش رویش نـشست. شیخ مــفید اشـاره نمـود کـه در نـزد وی درس گـوید.مفید از سـخن گفتن سـیّد خوشنود گشت.[155]

شــریف ابـــو القـــاسم علی بن حســین موســوی معــروف بـــه ســـیّد مرتضــی‌ق)،355-436 فقیه،اصولی،متکلم،ادیب،شاعر و رئیس طائفه امامیّه، اعتبار اجتماعی خاصی در عصـر خـویش-حتی در نزد اهل تـسنّن-داشت و بـه گمـان نگارنـده سـیّد از نظراهل‌ســنّت حـتی در زمـان خـود مـــفید مـــهمتر از وی‌شــناخته شــده بــود.این مطلب بـــا نـــگاهی کوتــاه بــه نحــوهٔ برخــورد ترجمه‌نگاران‌سنّی-که در دوران نزدیک به زمان مفید و مرتضی می‌زیستند-

ازجمله‌خطیب بغدادی[156]به دست مـی‌آید.نسب بـلند سـیّد مرتضی،و اتّصال او بـه‌خاندان رسـالت

---

154. مقدمه تهذیبص 15؛مـقدمهٔ امـالی مفید ص 12.

155. ریاض العلماء ج 4،ص 33.

156. ر ک:تاریخ بغداد،ج 3،ص 132،ج 11،ص 204.

و و لایت ازسوی‌پدر و مادر،شخصیّت اجـتماعی پدرویــابوطاهر،مناصـب مهمّ اجتمـاعی وی چـون نقابت طالبیان و امارت حج و حرمین شریفین و قضاوت و رسیدگی به مـظالم،...از عـوامل مهمّ و سازنده‌شخصیّت عظیم اجتماعی‌وی‌بــود،تسـلّط وی در جـمعی‌علوم‌اســلامی بــویژه در ادب و شـعر که نزد عالمان اهـل سنت از اهمیّت خاصّی برخوردار است، بی‌تردید در این موضوع مــؤثّر بوده است.

باری در این مختصر به همین اشاره اکــتفا نــموده به‌بحث‌خـود بـازمی‌گردیم. در بـرخی از کــتب تـراجم نـام عـضد الدولهـ،امیر دانشمند بویهی نــیز در عــداد تلامیـذ مفیـد دیـده می‌شـود.در این کتابها نوشته‌اند که وی فقه امامی را از مفید آموهخت،اما تا آنجا که‌نـگارنده‌در کـتب‌رجـال قریب به عصر مفید چون‌فهرست شـیخ و رجــال شــیخ و رجــال نــجاشی و کــتابهای تــراجم و رجـال متــأخّرتر چـــون فهرســـت شـــیخ منتجب الـــدین،معـــالم العلمـــاء ابن شـــهر آشـــوب،ســـیر اعلام‌النبلاءذهبی،الوافی‌بالوفیات‌صفدی،لسـان المـیزان ابن حجـر و کتابهـای تـاریخی‌چون تجـارب الامم مسکویه،منتظم ابن جوزی،کامل ابن اثیر،بدایه و نـهایه ابن‌کثـیر،...و مصادراصـیل و نزدیـک به عصر عضد الدوله و مفید،تفحّص نموده، اثری از شاگردی عضدالدوله‌درنزد مفید نیافتـه اسـت و با اینکه در بسیاری‌از این کتابها از احترام خاص عضدالدوله نسبت به شیخ مفید سخن گـفته‌اند، به هـیچ وجه به شاگردی وی درنزد او اشاره نکرده‌اند.تنهادربرخی از مصـادر بسـیار متـأخّر ماننـد اعیان الشیعه و آثار الشیعة الامامیة و به تبع آنها در کتابهای‌دیگری این نسـبت دیـده می‌شـود. [157] بدین ترتیب بسیار مشکل اسـت‌کـه این‌مطلب را صحیح بدانیم.

نگارنده به جز افراد بالا در کتابهای تراجم و تاریخ به نام افـراد دیگری‌برخـورد اسـت کـه از شـیخ مفید استفاده کرده‌اند که بیشتر آنهـا غــیر مــشهورند.از ایـنرو دراینجاآنچـه را کـه دربـارهء ایــن اشـخاص به دست آورده‌ایم ذکر می‌کنیم. دیگر شاگردان مفید عبارتند از:

*1-اسحاق بن حسن بن محمّد بغدادی

ابن ابی طی،وی را در زمرهء شاگردان شیخ مفید شمرده و می‌گوید:وی‌درمرثیه مفید قصـیده‌ای طـو لانـی با قافیه نون سـرود.وی کـتاب مثالب‌النواصب را تألیف نموده است.[158]

157. اعیان الشیعة ج 8،ص 431؛مـقدمهء تـهذیب،ج 1،ص 16،به نقل از آثار الشیعة الامامیة.

158. لسان المیزان،ج1،ص36،رقم1106.

2-حسن بن علی رقّی ابو محمد

وی در رمله در شوال 334 داستان خواب شیخ مفیددرباره‌حدیث غار را نقل می‌کند.[159]

*3-حسن بن عنبس بن مسعود بن سالم بن محمد بن شریک‌ابو محمد رافقی[160]

ابن حجر از کراجکی‌نقل‌می‌کند که با وی در رافقه ملاقات نمودم،حلقه‌بزرگی را دیدم که مذهب امامیّه را از وی می‌آموختند،او با صاحب‌بن‌عبّاد خصوصیّتی‌داشت.[161]

عبارت ابن حجر در مورد وی خالی از غرابت نیست‌زیرا ابو جعفر بن‌بابویه معروف به شیخ صدوق در سال 381 ق و صاحب بن عبّاد در سال‌ق درگذشتند.لازمهٔ‌سخن ابن حجر آن است که حسن بن عنبس،120 سال یا بیشترعمرکرده باشد و به‌طور طبیعی وی می‌بایست متولد حدود 360 ق و یا پیش از آن باشد.باتوجه‌به‌اشتباهات زیاد ابن حجر،احتمال‌اشتباه وی در این مورد نیز می‌رود.[162]

*4-حسین بن احمدبن‌محمّدبن قطّان ابن ابی‌طی وی را در کتاب خود(رجال شیعه)ترجمه نموده،و چنین‌توصیف می‌کند:پیشوائی دانشمند و فاضل و از فقیهان‌امامیّه‌است.وی در نزد شریف مرتضی و شیخ مفید،دانش آموخت و در سال 390 ق به حلب‌گام نهاد و در مسجد جامع‌این‌شهربه تدریس پرداخت.سپس راهی طرابلس‌گشت و درنزدرئیس آنجا ابو طالب محمّد بن احمد اقامت گزید و تدریس‌فرزندان او رابرعهده گرفت.وی کتابی در فقه‌به‌نام«شامل»در 4

---

159. کنز الفوائد،ج 2 ص 50:احتجاج،ص499-502.

160. در لسانالمیزان چاپی به جای این کلمه عبارت«مرافقی آمده است،نگارنده متحیر بود که‌این کلمه به چه معناست ولی پس از مراجعه بهنسخهٔ‌بسیارمعتبری از لسان المیزان این کلمه چنین تصحیح گردید.رافقی منسوب به رافقه،شهری در نزدیک رود فرات و درجوار شهررقّه(معجمالبلدان 15/3)است.مقایسه نسخه چاپی لسان المیزان با یک نسخه خطّیمعتبر روشن نمود که نسخهٔچاپیاز اشتباهات و اغلاط ناسخان انباشته بوده به هیچ وجهقابل استناد نیست مادرتمامیمواردی که از لسان المیزان مطلبی نقل میکنیم به این نسخهخطی معتبر مراجعه میکنیمعکساین نسخه در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی به رقم 523 نگهداری میشود و اصلآندر استانبول میباش،این نسخه در حیات مؤلّف بهخطّ شاگرد وی عبد الرحمن بن احمد قلقشندیدرذی قعده 745 نگاشته شده و با نسخهٔ اصل مقابله گردیه،ملحقات ابن حجردرحاشیهافزوده شده است،در آخر،کتاب بلاغیبه خطّ ابن حجر دیده میشود.(ر.ک:نسخههای عکسی،فهرست کتابخانه آیة اللهمرعشی ج 22/2).

161. لسان المیزان،ج2،ص 242،رقم 118.

162. رک یادنامهٔ علامه امینی مقالهٔ فهرست شیخ منتجب الدین،ص 42.

جلد نگاشت.این‌کتاب‌در سال 417 ق موجود بوده‌است.[163]

*5-ابو الحسن علی بن محمّد دقّاق و کتاب«رسالة فی اقسام المولی»تألیف شیخ مفیـد رابـروی خـوانده،و او نـیز در پشـت نسخه‌ای‌از آن در صفرسال‌ق به وی اجـازه‌حـدیث‌داده‌است.[164]

6-محمّد بـن محمّد بن احمد بصروی ابو الحسن(-443)

ظاهرا وی همان کسی است که‌ابوالصلاح حلـبی از وی باعنوان‌شیخ‌ابوالحسـن محمّـد بن‌محمّـداز مفید روایـت می‌کند.

*7-ابو طـالب‌یـحیی بن حسین بن هارون ابو طـالب حسـنی هــارونی‌وی یــکی از امامـان زیدیّـه بــــوده‌که‌در طبرســـــتان پــــیروانی داشـــــته اســـــت.ابن‌اســـــفندیار درترجمه‌ٔاحـــــوال وی‌و برادرش‌می‌نویسـد:پـدر ایشـان امـامی مـذهب‌بودو در اول،ایشـان نـیز...اسـتفادت از سـیّد ابــو العـــــبّاس کـــــرد و بعـــــد از آن بـــــه شـــــیخ‌ابوعبدالله کـــــه اســـــتاد طائفـــــه امامیّـــــه اسـت‌پیوست،دیگرباربه‌قاضی‌القضاة عبد الجبار.[165]

مراد از«شیخ ابو عبد الله»در این طبقه می‌بایست شیخ مـفیدبـاشد،ومـراد ازسیّد ابو العبّاس نیز احمـد بن ابراهیم‌حسنی‌اسـت‌که‌در«تـیسیرالمــطالب‌فی‌امالی الامــام ابی طـالب»،بـه روایـات بسیاری برمی‌خوریم که ابو طالب از وی‌نقل نموده است.[166]

پاره‌ای از روایات ابو طالب حـسنی در کـتب امـامیّه نیز نقل شده است. مرحوم سیّدبن طاووس در رسالهٔ مواسعه و مضایقه روایتی از امـالی سـیّد ابو طـالب حسنی نقل می‌کند.[167]

پدر سیّد ابو طالب،حسین بن هارون از شـاگردان محمّـد بن الحسـن بن‌ولیـد قمی،و حــسن بــن مـحمّدبن‌یحیی عقیقی معروف به ابن اخی طاهر،و حمزة بن قاسم علوی عبّاسی،و عبد الله بـــن احـــمد بن ســلاّم بــوده اســت.روایــات‌ابو طــالب از وی را می‌بایــد در شــمار روایت امامیّــه

163. لسان المیزان،ج 2،ص267،رقم1115.

164. ذریعه ج 1،ص 246؛نابس ص 521.

165. تاریخ طـبرستان،ص101.

166. کتاب تیسیر المطالب،ترتیبی است کهجعفربن احمد بن عبد السلام از امالی ابی طـالبفراهم آورده است.

167. این روایـت در مـکاسب نیز نقل شده ولی به نقل از ابو طالب حسینی،کلمهحسینیدر مکاسب تصحیف است(مکاســب،ص 357).

به‌حساب‌آورد.

به جز این پنج نفر،فرزند شیخ مفید ابو القاسم علی نیز می‌بایست از شاگردان وی باشد چنانچه پس از این بدان اشاره خواهیم کرد.

توقیعات ناحیه‌مقدسه

إنّا غیر مهمّلین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لو لا ذلک لنزل بک‌اللأواء و اصطلم الأعداء.

از توقیع منسوب به امام عصر(عج) شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی استادابن‌شهر آشوب[168] (489-588)در کتاب احتجاج برطبق شیوه مرسومش بدون ذکر سند دو منشور(توقیع)را از ناحیه مقدّسه امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه نقل کرده‌است.[169] این دو منشور احترام فوق العاده‌ای را برای شیخ‌دربر دارد.عنوان‌توقیع‌نخست چنین است:

للأخ السّدید،و الولیّ الرّشید،الشّیخ المفید،أبی عبد اللّه محمّد بن‌محمّد بن النّعمان أدام اللّه إعزازه،من مستودع‌العهد المأخوذ علی العباد.

توقیع دوم نیز با این عنوان آغاز می‌شود:

من عبداللّه‌المرابط فی سبیله إلی ملهم الحقّ و دلیله.

بنابراین توقیعات،امام عصر مفید را ولیّ مخلص در دین و دردوستی‌اهل بیت،و یاری‌کننده وفادار خوانده و با دعاهای رسایی او را دعا کرده‌است.ازجمله‌بااین‌دعا:«حرّسک اللّه بعینه الّتی لاتنام.»در این توقیعات از جهاد مفید با ظالمان در راه احیاء حق‌تجلیل شده است.

از تصریح توقیع دوّم و ظاهر توقیع اول برمی‌آید که آنهارا امام عصر املاء و برخی افراد مورد اعتماد،آن را نوشته‌اند.حضرت خود در آخر چند سطر به عنوان تأیید توقیع مرقوم داشته‌اند.

توقیع نخست در اواخر صفر 410 به دست مفید(من 413)رسیده است‌و رساننده‌ء آن‌گفته که آن را از ناحیه‌ای متّصل به حجاز حمل کرده.توقیع دوم‌در تاریخ اوّل شعبان 412 نوشته شده و در روز پنجشنبه 23 ذی حجّه سال(هشت ماه قبل از وفات مفید)به‌وی‌رسیده است.

در اصل صدور این توقیع برخی از دانشمندان رجال تردید کرده‌اند.[170] گذشته از این بحث،در

---

168. معالم العلماء،نجف،25،تهران،21.

169. احتجاج طبرسی،ج2،ص 318.

170. الفوائد الرجالیة،علاّمه بحر العلوم،ج 3،ص 320؛معجم رجال الحدیث،ج 17،ص 209.

این توقیعات اخبارهایی از حوادث آینده دیده می‌شود که پرسشهایی را می‌طلبد؛ازجمله:

1-حادثه مهمّی که در جمادی‌الاولی‌سال 410 و پس از آن رخ داده‌چیست؟

2-نشانه آسمانی و زمینی که پدیدار گردیده و حادثه‌ای که در مشرق‌زمین رخ نموده و باعث حزن و ناراحتی می‌شود کدام است؟

3-گروهی ازاسلام بیرون،که بر عراق مسلّط شده و بر اثر رفتار بدشان ارزاق گران شده کیانند؟

4-طاغوتی که با مرگ وی گرفتاری برطرف می‌شود کیست؟

5-داستان راحت شدن سفر حجّ و رفع دشواریهای‌آن‌اشاره‌به چه‌ماجرایی دارد؟

6-منافق پلیدی که‌حادثه‌ناگواری‌در حرم معظّم پدید می‌آورد ولی به‌هدف خود نمی‌رسد چه کسی است؟

این پرسشها-که‌پرسش‌ششم درباره‌ء توقیع دوّم و بقیه آنها درباره‌ءتوقیع‌اوّل‌است-و پرسشهای مشابه و بحثهای دیگری درباره این دو توقیع وجود دارد که نیازمند تحقیق و بررسی کامل است.

آنچه درباره‌ءپرسشهای‌فوق‌به نظر می‌رسد آن است که این اخبارها،به‌حوادث چندان دوری‌نظر ندارد.

سئوال دوّم(حادثه مشرق‌زمین)ممکن است به کارهای سلطان محمود غزنوی و سختگیریها و جنایاتش درباره‌ء فرق مخالف ازجمله شیعیان‌نظر داشته‌باشد.

پرسش سوم شاید ناظر به اختلاف سلطان الدوله و مشرّف الدوله‌باشد.در این‌ماجرامشرّف الدوله با محاصره‌ء ابن سهلان وزیر سلطان الدوله‌در واسط به وسیله لشکری که بیشتر ازترکان‌واسط‌فراهم کرده بود باعث‌گرانی ارزاق شده تا بدانجا که مردم از گرسنگی‌چارپایان‌حتی‌سگان را می‌خوردند و هزاران درخت نخل به همین جهت قطع گردید.این واقعه در سال 411 بودو در سال 412 با پیروزی مشرّف الدوله وی بر عراق چیره‌گشت ولی در هنگامی‌که‌وی به سوی اهواز رفت وزیر وی ابو غالب به دست‌دیلمیان کشته شده‌و سرانجام‌در سال 421 بین این دو برادر صلح برقرار گردید.[171]

171. کامل ابن اثیر،ج 9،ص 318-327.

بنابراین،مـرگ ابـو غـالب ممکن اسـت پاسخ‌پرسـش‌چهارم باشـد و مــمکن‌است این پرسـش در ارتباط بـاپرسـش‌پنجم‌باشد.

برای روشـن شـدن این موضـوع بایـد دانسـت کـه چنـدین سـال بـود کـه‌بـر اثـر فتنـه و آشـوب‌در عــراق،کســی از این بلاد بــه حج نرفتــه بــود.در ســال 412 مـــحمود غـــزنوی‌درپی‌درخواست گروهی،لشکری بـرای گـشودن راه حج گسیل‌داشـت.این لشـکر در فیـد بـه توسـط راهزنـانی از عرب‌محاصره‌شد،مذاکرات‌انجام‌شده به ثمر نرسید ولی سرانجام غلامی از سمرقندیان،رئیس راهزنـان به‌نـام جمّازبن‌عـدی را بـه قتـل رسـانید و درنتیجـه قافلـه بـه سلامت بــه حــج رفتـه و بازگشت.[172]

اما در پاسخ‌پرسش‌ششم از جنـایتی کـه یکی از باطنیـان مصـر در سـال در خانه‌خـدامرتکب شـد می‌توان یاد نمود:وی باگرزی سه‌باربه‌حجرالأسود ضربت زده باعث ایجـاد شـکاف درآن‌شـد و بـه پیـامبر فـراوان‌اهانت کرد و بـه قصد تخریب خانه خدا برآمد،ولی‌مردمان‌او را به قتل‌رسانیدند.[173]

فرزندان شیخ‌مفید

تا آنجا که‌مامی‌دانیم‌شیخ مفیـد یـک پسـر بــه نام‌ابوالقاسـم علی و یک‌دخـتر کـه همسـر ابـویعلی جعفری بوده،داشته اسـت.نام ابـو القـاسم‌علی‌در ذیل‌ابن نجّار و وافی بالوفیات[174]،واسناد بـرخی از کتابهادیده‌می‌شود.اکنون‌ابـو القاسـم علی شخصـیت گمنامی‌یافته‌اسـت‌از ایـنرو دراینجاتمـامی آنـچه را کـه‌درباره‌ءویـیافته‌ایم ذکر می‌کنیم:

و لادت ابو القاسم علی

در هیچ‌یک از مصادر،تاریخ و لادت وی،ذکر نگردیده‌اسـت؛امـاز آنجـا کـه وی از تعّکـبری(م 385 ق)وابو المفضّل‌شــیبانی(م‌ق)روایت می‌کنـد، و لادت وی‌نمی‌بایسـت از حـدود سـال 370 متـأخر باشد.بنابراین او تقریبا با ابو العبّاس نجاشی هـم‌سن و شایدکمی‌بزرگتر از وی بـوده است.

مرحـوم ســیّدبن‌طاووس‌درکتاب‌یقین،روایـتی را ازکتـاب‌نهج النجـاة، تـألیف حسـین بن محمّـد بن حسن بن مصر[نصرـ ظ]حلوانی نقل می‌کنـد کـه از ابـو القاسـم بن مفیدروایت‌کرده‌اسـت.در دو

---

172. البداية النهاية،ج 12،ص 5-11.

173. منتظم،ج 8،ص8؛البدايةو النهاية،ج 12،ص 31؛العبر،ج 2،ص 223.

174. ذیل تاریخ بـغداد،ابن نـجار،ج 4،ص 86؛الوافی بالوفیات ج 22،ص131.

نسخه چاپی،تاریخ کتابت‌این نسخه درسال‌س375دانسته‌شــده[175] که‌ظاهرااشـتباه اسـت؛چنانکـه علاّمه‌طهرانی اشاره فرموده‌اند.[176]

اساتید ابو القاسم علی:

1-هارون بن موسی تلّعکبری[177] (م 385 ق)

2-ابو المفضّل شیبانی[178] (م 387 ق)

3-احمد بن عبد الله‌بن‌محمّد الثقفی

روایتی که مرحوم سیّد بن طاووس از کتاب نهج النجاة نقل کرده که در بالا بدان شاراه شد چنین است:عنه-یعنی مـا قـدّمه و هو حدّثنا ابو القاسم بن‌مفیـد-[قـال حدثنااحمدبن‌عبـد اللـه بن محمّـد الثقفی] [179] ثنا الحسن بن علی‌ابن راشد الواسطی ثنا سربیل[اسرائیل خ.ل]بن عبد اللـه عن ابی ربیعه‌الصیرفی،قال لقیت حمزة بن انس بن‌مـالک‌بـواسطه القصب و ذلک فی‌امرة الحجّاج‌الخ.

البته چنانکه در حاشیه اشاره رفت ممکن است مرجع ضمیر«عنه»،غـیر از ابـو القاسـم بن مفیـد باشد.ترجمهء احمد بن عبـد اللـه بن محمّـد ثقفی و اکـثرافراد واقع‌در سـند را درجائی‌نیـافتم و از اصل کـتاب نـهج النـجاة نیز خبری نداریم، از اینرو در ایـن بـحث بـیش از این نمی‌توان اظهارنظر کرد.

4-در کتاب فهرست شیخ طوسی در ضمن تألیفات شیخ مفیـد ازکتابی‌بـاعنوان(رسـالة فی الفقـه الی ولده)یاد می‌کند.بعید نیست که مراد از ایـن‌فرزند هــمین ابــو القاسـم علی باشـد.به‌هرحـال شاگردی فرزند مفید در نزد ویـدور نیست.

شاگردان ابـو القاسم علی

---

175. یقین،باب 140،نجف ص 140؛بیروت،ص 140.در این چاپ کلمهء ابو القاسم المفید دیدهمیشود که ظاهرا محرّف است.

176. ذریعه،ج 24،ص 624.

177. نزهة الناظر،فصل آخر،لمع من کلام الامام الحجة.البته در عـبارت کـتاب،کلمهء«حدّث»بهکار رفتـه کـه در روایت مسـتقیم صراحت ندارد.

178. ذیل ابن نجّار،ج 4،ص 68.

179. عبارت درون[]از بحار ج 37،ص 327 افزوده شده،با توجه به واسطهء زمانی بـین ابــو القــاسم‌بن‌مفید و امـارت حجـاج(م 95)وجود این عبارت لازم است،وگرنه میبایست هریکاز راویـانواسطه،لااقل 115 سال عمر کرده باشند که بسیار بعید است بلکه توسط سه نفر نیز خالی از بعد نیستو بـهمین جـهت مـمکن است مرجع ضمیر(عنه)پسر مفید نباشد.

در ذیل ابن نجّار آمده‌است:مردمانی‌از وی‌احادیث اندکی شنیدند،این‌مردمـان چـه کسـانی هسـتند معلوم‌نیست‌ولی‌ایـنرا مـی‌دانیم که حسین بن‌محمّد بن حسن بن نصر حلوانی مؤلف نزهة النـاظر و نهج‌النجاة از وی روایت‌می‌کند.

شخصیّت اجتماعی

ترجمه شدن ابو القـاسم عـلی در کـتاب وافی بالوفیات‌و ذیل ابن نجّـارو اهتمامی‌کـه از ذیـل ابن نجّار نسبت بـه وی بـرمی‌آید،برانگونه کـه تاریخ وی را به دو طریق به‌طور دقیق مشخص کرده،و روایت مردمانی از وی می‌رساند که او در جامعهء خود شخصـیّتی داشــته اســت.ازســوی دیگـر ابن نصر حلوانی در نزهة الناظر از وی با عنوان«الشیخ ابـو القاسـم علی بن محمّـد بــن مــحمّد بن‌النعمان رحمه الله»یاد می‌کند و این خود دلیل آن اسـت کـه وی درعصـرخود از شـیوخ شــیعه بـوده اسـت.بویژه اگر رسالهء شیخ مفید به فرزندش متوجه‌ابو القاسم علی باشد.

در اینجـا مناسـب اسـت دربـارهء لقــب حــمامی و صـاحب الحمـام کـه در ذیل‌ابن نجّـار در موردوی‌آمده سخن گـوئیم.علت این لقب دادن بــیقین مــعلوم نــیست. سـمعانی در ذیـل کلمهء حمامی می‌نویسد:«در بغداد کسانی بودند که کبوتر را به پرواز درآورده بـه شـهرها می‌فرسـتادند کـه بــه آنــها اصـحاب‌الحمام‌می‌گفتند»[180] ممکن‌اسـت فرزنـد مفیـد نـیز از این گـروه بـوده و کبوترهای‌نامه‌رسان به شـهرها ارسـال مـی‌داشته اسـت،امـا صـفدی دربـارهء وی می‌نویسـد: «و کــان علی هــذا یلعب بحمــام»و ذیــل ابن نجّــار در ترجمهءوی‌می‌نویســد:«حــدث عــلی هـذابشئ‌یسیرفکان بلغنا بحمام»کلمهء«بلغنـا»در اینجـا معنـای مناسـبی نـدارد و ظـاهرا مصـحف بوده و آیـا صـحیح آن«یلعب»است یا کلمه دیگر،معلوم نیست.

به‌هرحال با توجه به شخصیتی‌که‌فرزندمفید داشته بعید به نظـر می‌آیـد نسـبتی کـه صــفدی‌به‌وی داده،صحیح باشد بلکه ممکن است مراد صـفدی نـیز این باشـد کـه وی کــبوتران نــامه‌بر،تـربیت می‌کرده است.

وفات:

ابو القاسم علی ابن‌مفیدروزیکشنبه سـوم جـمادی الاخـر سال 461 از دنیا رفت.[181]

---

180. انساب سـمعانی،ج 4،ص 233.

181. ذیل ابننجّار،ج4،ص 68.

در پایان این‌بحث با تـوجه بـه اینکـه بـرخی از تراجم‌نگـاران وحیـد بهبهـانی را از تبـار شـیخ مفیـد انگاشته‌اند مناسب است بخشی‌رابه‌ایـن مـوضوع‌اختصاص دهیم.

انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید

در پاره‌ای از کـتابهای‌تراجم،نسب‌وحـید بـهبهانی را بـه شـیخ مفیـد رسـانیده‌اند.این نسـب چـنین است:

آقا محمّد بـاقر بـن محمّد اکمل بن محمّدصالح‌بن‌احمد بن محمّد بن‌ابـراهیم بن مــحمّد رفــیع بن احمد بن ابراهیم بن‌قـطب‌الدین‌بن کامل بـن عـلی‌بن محمّد بن علی بن شـیخ مـفید ابو عبـد اللـه محمّد[182]

جناب آقای کیـوان سـمیعی در بحث مبسـوطی درکـتاب‌زنــدگانی سـردار کـابلی،این نسـب را رد کرده و از قول مـرحوم سـردار کـابلی داستان‌جعل‌ایـن‌نسبنامه‌را حـکایت کرده‌اند کـه خلاصـه آن ایـن است:

یکی از نـسب‌شناسان عراق در دوران ریاست‌آقااسد الله-از نواده‌های‌وحید-به کرمانشاه آمده بـه جهت دستیابی به قطعه زمـینی ایـن نسبنامه‌را ساخته‌است.مرحوم‌آقا اسد اللـه ایــن کــار را بـر تـملّق حـمل کـرده،امّـا خانـدان آل‌آقـا بـه جــهت اشتهارآن‌شـخص بـه علم نسـب،بـه صـحّت این نسبنامه یقین‌حاصل کرده،هریک نسخه‌ای برای خودتـهیه‌کــردند.مرحوم‌علامـه سـیّد محسـن امین در ســفر خــود بــه کــرمانشاه،در ســال 3531 شــ،از یــکی از این‌نســخه‌ها،نســب وحیدرایـادداشت‌کــرده،در کتـاب اعیــان الشـیعه درج نمــوده اســت‌و آن نسّــابه عــراقی نــیز این‌نسبنامه‌را در کتاب خود آورده و از این طریق به‌سائر کـتابها سـرایت کـرده است.

آقای کیوان سمیعی‌سپس‌با ارائه سه دلیل بـه اثـبات مـجعول بـودن ایـن‌نسب می‌پردازد:

دلیل اوّل:اگـر این‌نسبنامه‌صحیح بود می‌بایستی در کتابهـای خـود وحیـد و فرزنـدان‌و خانواده‌هـای علمی و بـزرگ وابسـته و دیگردانشـمندان‌تراجم‌نگار،ردپـائی‌از آن مشـاهده گـردد.وحیـد خـود از دانشمندان بزرگ رجالی‌بود و در خاندان وی‌و خاندانهای وابسته دانشمندان رجالی بــسیاری‌وجود داشته‌اندمرحوم وحیدو فرزندش‌آقا محمّد علی،معمو لا از مجلسی‌اوّل‌به‌عنوان«جد»و از مجلسی ثانی به عنوان«خال»یاد می‌کنند با این حال به‌نسبت خودبه‌شیخ مفید هرگز اشاره‌ای نکرده‌اند.

182. اعیان الشیعه،ج 3،136؛مکارم الآثار،ج 1،ص 120.

دلیل دوم:به‌طورمتوسط در هر قرن،چهارنسل‌مـنقرض مـی‌گردند و همین امر راعلماءانسـاب بـه عنوان قاعده‌ء معمولی پذیرفته‌اند.با این قاعده از زمان شـیخ مفیـد تـا زمان‌آقابـاقر بهبهـانی کـه مـدت 8 قرن‌می‌باشـد،به‌طـور معمولی‌می‌بایسـت سـی و دوواسـطه وجـود داشـته بـاشد؛ درحالی‌که‌درایـن‌نسبنامه فقط چهارده واسطه ذکر شده است.

دلیل سوم:نام«علی»که در این نسبنامه به عنوان فرزندشـیخ‌مفید معـرفی گردیـده در هیچ‌یـک از کتابهای معروف رجالی ذکرنشده‌است.فقط در روضات دیـدم کـه‌در پایـان ترجمـه شـیخ مفیـد از ذیـل صـفدی بـر تـاریخ ابن‌خلکـان نقـل کـرده کـه وی‌پسـری‌به نـام ابـو القاسـم علی داشته‌است،امادرهیچ‌جادیده‌نشده است که‌ازعلی مزبور،اعقابی مانده باشد.

این خـلاصه‌ء اسـتدلال جناب آقای سمیعی در ایـن مـورد است.[183]

استدلال نخست ایشان کاملاصحیح و منطقی است.دلیل دوّم نیز ابتداء می‌بایست تصـحیح گـردد؛ زیراطبق‌قاعده‌ءنسب،درهر قرن‌سه نسل منقرض‌می‌گردنـد نـه چهـار نسـل.بنـابراین شـیخ مفیـد می‌بایست پدر بیست و چهارم وحید بهبهانی باشد و اگر هـمان چـهار نسل هم درست باشد،شـیخ مفید می‌بایست پدر سی و دوّم باشد نه‌اینکه وسائط سی و دو نفر باشند.در این‌نسـب نـیز شـیخ مفید پدر چهاردهم و وسائط سیزده نفرند.

این دلیل پس از این تصحیح نیز برای اثبات جعلی بودن نسب‌کفایت‌نمی‌کندبـلکه بـر سقوط چـند واسطه از این نسب دلالت می‌کند.[184] چنان که‌مرحوم مـعلّم‌حبیب‌آبادی‌اشاره کرده‌اند.

دلیـل سـوم نـیز صـحیح نیسـت؛زیـرا در کتابهـای رجـال و تـراجم تنهـا بـه ذکـر شخصـیت‌ها و دانـشمندان اشـاره می‌شـود.اگـر از علی پسـر شـیخ مفیـدذکری‌به‌میان نیامـده،تنهـا دلیـل این می‌تواندباشدکه وی شخصیّت علمی بـه حـساب‌نیامده نه اینکه اصلا وجود خارجی نداشته است.

همچنین نمی‌توان چنین استدلال نمود که بر فـرض وجـود خـارجی داشـتن‌علی پسرشـیخ‌مفید،در جائی ندیدیم که‌ازوی اعقابی برجای مانده باشد.

آری این سؤال باقی می‌ماند کـه اگر نام علی پسر مفید و اعقـاب وی در کتابهـای رجـال قـدیمی نیامده پس مدرک مصادر مـتأخّر که این سلسله نـسب‌را آوردهـاندچیست؟

---

183. زندگانی سردار کابلی،ص 66.

184. در برخی از نسبهای معروف و مشهور نیز چنین سقطی رخ داده است(ر ک.مجله نور علم شماره 23،ص 117)

این مطلب می‌رساند که این نسبنامه بی‌دلیل است نه آنکه دلیل بر عدم‌صحّت آن باشد،مگر آنکه به دلیل نخست بازگشت نماید.

از همهٔ اینها گذشته،شیخ مفید فرزندی به نام ابو القاسم‌علی‌داشته که‌نامش‌در مــصادر مختلفی دیده می‌شود و ما در قسمت قبل درباره وی سخن‌گفتیم.

به‌هرحال دلیـل نخسـت ایشـان و داسـتان جعـل نسـبنامه کـه بـا دلیـل دوّم‌نـیز تاییـد می‌گـردد در اثبات‌جعلی‌بودن‌انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید کافی است.

معرفی اجمالی دانشمندان ذکـر شـده در مقدمه:

-1ابو نصر فارابی:محمّد بن‌محمّد بن طرخان(260-339)فیلسوف‌بزرگ اسـلامی ملقّب بـه معلّم ثانی،مؤلّف آراء اهل مدینهٔ فاضله و اغراض«ما بعده‌الطبیعه»ارسطو.

-2ابو علی مسکویه:احمـد بن محمّـد بن یعقـوب(قبـل از 330-39) فیلسـوف و مـورّخ،خـزانه‌دار کتابخانهء ابن عمید و عضدالدوله،مؤلّف طهارة الأعراق در عـلم اخـلاق و تجارب الامم در تاریخ.

-3ابو علی سینا:حسین بن‌عبـد اللـه بن سـینا(370-428)فیلسـوف‌و طبیب‌نـامور،مؤلّـف شـفاء و اشارات در حکمت،قانون در طب.

-4ابو الوفاء بوزجـانی:محمّـد بن محمّـد بن یحـیی(328-388)ریاضـی‌دان و منجّم،مؤلّـف تفسـیر کتاب الخوارزمی در جبر و مقابله،و«کامل»در حرکات ستارگان.

-5ابن هیثم:[محمّــــد بن]الحســــن بن هــــیثم(354-حــــدود 430) بــــزرگترین طــــبیعی‌دان قرون‌وسـطی،مخـترع عدسـی محـدّب و ذرّه‌بین،مؤلّف‌کتابهـای المنـاظر،کیفیـة الاظلال،المرایـا المحرقه،...

-6ابو ریحان بیرونی:محمّد بن احمد خوارزمی(362-440)،ریاضی‌دان،منجم،تاریخ‌نگار و فیلسوف طبیعی، مؤلّف «آثار الباقیـه» در تـاریخ و «تفهیم»در علم نجـوم و«قـانون مسـعودی»در هـیئت و جغرافیا.

-7عبد الرحمن صوفی:ابو الحسن عبد الرحمن‌بن‌عـمر بـن سـهل(- 376291 (ستاره‌شناس نامی دربار عضد الدوله،مؤلّف صـور الکـواکب و رسـاله‌ای در عمل اسطرلاب.

-8سجزی:احمد بن محمّد بن عبد الجلیـل ابـو سـعید سـجزی(-زنـده در حـدود 083)ریاضـی‌دان و

ستاره‌شناس معاصر عضد الدولهء دیلمی درشیراز، مؤلّف‌جامع شاهی و صد باب.

-9مجوسی اهوازی:علی بن عباس(-حدود 440)بزرگترین طبیب‌عالم اسلامی پس از زکریای رازی،طبیب مخصوص عضد الدولهـ،مؤلّف کامل‌الصناعة موسوم به طب ملکی.

-10 ابو القاسم زهراوی:خلف بن عباس قرطبی اندلسی(-427) پزشک‌و طبیعی‌دان و جراح اسلامی،مؤلّف التصریف لمن عجز عن التألیف‌در طب و جرّاحی و«مقالة فی عمل الید».

-11 ابو الفرج اصفهانی:علی بن حسین مروانی(284-356)ادیب‌تاریخ‌نگار،مؤلّف اغانی و مقاتل الطالبیین.

-12 ابو عبید اللّه مرزبانی: محمّد بن‌عمران (296-384)تاریخ‌دان‌و روایتگر ادب و حدیث، مؤلّف مفصّل درعلم‌بیان‌و معجم الشعراء و موشّح.

-13ابو سعید سیرافی:حسن بن عبد اللّه بن مرزبان(284-368) معروف به قاضی،نحوی،لغوی،شارح کتاب سیبویه و مقصورهء ابن درید.

-14ابن خالویه: حسین‌بن‌احمدبن خالویه همدانی(-370 یا 371)نحوی، لغوی،شاعر، معزّز در نزد حمدانیان، مؤلّف کتاب‌الآل‌و«لیس» فی کلام العرب و شارح مقصوره ابن درید.

-15ابو علی فارسی:حسن بن احمد بن عبد الغفار(307-377)عالم‌نحو عربی،همدم سیف الدوله حمدانی‌و عضدالدولهـ،مؤلّف ایضاح و تکمله‌در نحو،و الحجّة در قرائت قرآن.

-16ابو الفتح‌بن جنّی:عثمان بن جنّی(قبل از 300-392)دانشمند نحو و صرف عربی،مؤلّف لمع در نحو و شرح دیوان ابو الطّیب متنبّی،شرح‌حماسه،الخصائص‌درلغت،المصنّف‌در شرح تصریف مازنی.

-17ابو الطیّب متنبّی:احد بن الحسین جعفی(303-354)شاعر پرحافظهء حکیم که‌بسیاری‌از اشعار وی ضرب المثل گردیده است.

-18ابو بکر خوارزمی:محمّد بن عبّاس(323-383)ادیب،شاعر، لغوی و نویسنده عرب،صاحب رسائل.

-19ابن فارس‌همدانی:احمدبن‌فارس بن زکریا قزوینی رازی(329- 390 یا 395)لغوی و ادیب عرب مؤلّف مقاییس‌اللغة، مجمل‌و صاحبی هر سه در لغت.

-20بدیع الزمان همدانی:ابو الفضل احمد بن الحسین بن یحیی(358 -398)ادیب و نویسنده‌و شاعر، صاحب‌مقامات و رسائل.

-21شریف رضی:محمّد بن حسین موسوی(359-406)ادیب و شاعر بزرگ و نقیب علویان،جامع نهج البلاغه‌و مؤلّف حقائق التنزیل.

-22ابن نباته:عبد الرحیم بن محمّد بن اسماعیل بن نباته فارقی لخمی(-374)خطیب‌بی‌مانند حلب، برانگیزنده‌ٔسیف الدوله بر گسترش جهاد با رومیان.

-23ابن حجّاج:حسین بن احمد نیلی بغدادی(-391)شاعر بذله‌گو و مبتکرشیوه‌شعر هزل‌آمیز.

-24ابن بوّاب:ابو الحسن علی بن هلال(-43)،کاتب و خوشنویس بزرگ قرن چهارم،آشنای به ادب.

-25ابو الفضل‌بن‌عمید:محمّد بن الحسین القمی(قبل از 300-360) کاتب و استاد بلاغت،وزیر سیاستمدار رکن الدولهٔ بویهی،مؤلّف مجموع‌رسائل.

-26صاحب بن‌عبّاد:اسماعیل‌بن عبّاد طالقانی کافی الکفاة(366-ـ 385)وزیر ادیب و سیاستمدار مؤیّد الدوله و فخرالدولهٔدیلمی‌مؤلّف عنوان‌المعارف و ذکر الخلائف،الکشف عن مساوی شعر المتنبّی،المحیط در لغت.

-27 کلینی:ابو جعفر محمّد بن یعقوب(،329 یا)،محدّث‌برجسته‌امامی،مؤلّف کتاب کافی،و رسائل ائمه.

-29ابن قولویه قمّی:جعفر بن محمّد بن قولویه(-396)،فقیه‌محدّث امامی،مؤلّف‌کامل‌الزیارات.

-30ابن داود قمّی:محمّد بن احمد بن داود(-368)،فقیه محدّث‌امامی،مؤلّف مزار.

پایان مقاله